

## دو چهره: مصلح و سفاک محسنی برای اقشار ملت اگر صرفاً تزویر شخصیت يك شيخ دلال مذهب را نشان میدهد، برای هزاره، این دو چهره متضاد، بیانگر موجودیت و دوام سیاستی است که میخواهد عدالت اجتماعی و سیاسی را در افغانستان نقض کند.

سازند، برعکس اینها آمده اند که شخصیت اجتماعی هزاره را از او بگیرند. رشد شخصیت اجتماعی شهید مشتاق ها با ترور گرفته میشود و رشد شخصیت مدبر ها، با پشتیبانی و حمایت از سیدانوری و سیدجاوید و سیدهادی نابود میشود. این امر بیانگر تضاد نژادی شیعه های چاکر در برابر هزاره هاست.

تاریخ به اثبات رساننده است که نقش عمال درونی، برای پیروزی سیاستهای اسارت آور در جامعه، بیشتر از نقش عمال بیرونی بوده است. با صراحت میتوان گفت که خصومت رقیب اجتماعی در درون يك جامعه، کمر شکن تر از خصومت افراد بیرونی جامعه است.

آقای محسنی بدین باور است که خیانت به «مغول زاده گان» میکند، نه به انسانها. محسنی بیشتر از مسعود به پخش شدن این اندیشه در درون اجتماع ضرورت دارد. چون حاکمیت سیاسی حق اجتماعی هزاره را غصب میکند و محسنی و سیدعالمی و اکبری حیثیت اجتماعی هزاره را از آن خود میسازند. بناءً محسنی ها حق دارند که نژاد «مغول» را از تبار حضرت آدم (ع) ندانند. حق دارند خود را تلقین کنند که هزاره «اولاد چنگیز» است و چنگیز یا حیوان، دیگر به حیثیت اجتماعی و انسانی چه ضرورت دارد! هر قدر جامعه بر نا انسانی هزاره صلب بگذارد، به همان اندازه محسنی ها و فاضل ها با فراغت خاطر جامعه و شخصیت هزاره را از محتوی ارزشهای انسانی خالی میسازند. اینها باید توجه کرده که جنگ نژادی شیعه های دریاری در برابر هزاره بیشتر و قویتر از دیگران است، چون دیگران هستی و زنده گی خویش را وابسته به درون جامعه هزاره نمی بینند. سیاست به نیروی کار ضرورت دارد و تشیع دریاری به حیوان. جنگ نژادی تشیع دریاری در برابر هزاره بنیاد هستی و شخصیت اجتماعی آن را تشکیل میدهد. شیعه دریاری صرف با غصب و نابودی شخصیت آزادی اجتماعی هزاره است که میتواند در جامعه زنده گی کند و به «آقای» و اشرافیت اجتماعی و نژادی و مذهبی خویش نایل گردد. تا هزاره فاقد شخصیت نشود، محسنی هیچگاهی رهبر و چاکر هفت خوان سیاف و مسعود و... شده نمیتواند.

جنگ محسنی برای چپاول هستی و هویت و شخصیت ملی و انسانی هزاره، زمانی به پیروزی میرسد که زیر بنای آثرا اعتقاد نژادی تشکیل بدهد. وقتی هزاره را به مثابه حیوان معرفی کردند، هیچکس اعتراض نمیکند که چرا با مذهب تحمیق، حق انسان بودن را از انسان میگیرند و هیچکسی نمیکند که بشر، اولاد آدم و حواست و نژاد، صرف برای تعیین هویت انسانهاست، نه منبع اولویت های پوچ و داشت حق تمسخر بر دیگران.

### د - مذهب مشترك :

در عقب «مذهب مشترك» برای جامعه هزاره، سیاه ترین تاریخ اجتماعی دیده میشود. زمانی میتوان به ماهیت این عامل، بهتر از پیش پی برد که مقایسه موقف اجتماعی و مذهبی محسنی ها با موقف اجتماعی و مذهبی هزاره ها به عمل آید. اگر سرنوشت این دونوع انسان در جامعه همسان بوده است، هویدا است که در افغانستان ستم مذهبی وجود داشته است، در غیر آن، نمایان میگردد

ص ۱۴

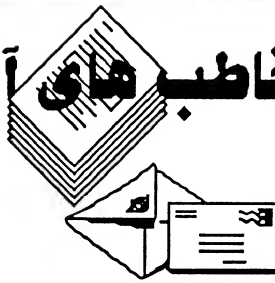
داشت که صرفاً با کارت حق العضویت احزاب آقای محسنی و سید عالمی و سید فاضل در جامعه راه بروند و برادران دیگرش، چون برده گان محکوم تاریخ، بازهم فارغ از هر نوع هستی و آبروی اجتماعی در کنار شان، با دنیای توهین و بهتان، راه خواهند رفت؛ و آیا کارت حزبی جلو قضاوت وجدان اجتماعی این جوانان را خواهد گرفت؟

وضعیت کنونی هزاره در جوار آقای محسنی و سید عالمی و اکبری ها، تاریخ فردای هزاره خواهد بود. اینها بازهم به عنوان آقایان مذهبی و سیاسی، حتی حق انسانی و مقام انسانی را نیز از هزاره خواهند گرفت. وقتی هزاره با تمام عینیتها و واقعیتهای موجود، بازهم چهره های تبعیض نژادی را در درون جامعه، خویش نمی بیند و وقتی هزاره هنوزهم درک نمیکند که زیر بنای مذهب آقای محسنی و سید عالمی و اکبری را قویاً مفکوره آقای بریک ملیت و تبعیض نژادی تشکیل میدهد، با اطمینان میتوان گفت که در فردای زنده گی اجتماعی خود، جز حقارت و حیثیت حیوانی چیز دیگری نصیبش نخواهد بود. هزاره باید درک کند که دشمن بیرونی صرف تا تصاحب حق با هزاره دشمن است، ولی شیعه های چاکر و دریاری تا تصاحب تمام هستی هزاره با هزاره دشمن هستند. اگر قرار باشد که هزاره برای هرکس رایگان بچنگد و خوش را بریزاند، باکمال اطمینان میتوان گفت که عبدالرحمن خان هیچگونه دشمنی فطری با هزاره نداشت؛ صرف غرور آزادیخواهی هزاره بود که عبدالرحمن را تا سرحد دشمن بالفطره در برابر هزاره قرار داد. باتحقیق مذهبی است که تشیع دریاری هزاره را تا سرحد نابودی مطلق اجتماعی میرساند، ولی هزاره خوش است که «تشیع» بیانگر هویت مشترك سید عالمی و محسنی و اکبری و هزاره است!

مبارزات اجتماعی برای عدالت، آزادی اجتماعی را نصیب يك ملت میسازد. آزادی اجتماعی، شخصیت ملی را به وجود می آورد و شخصیت ملی است که هویت انسان را تثبیت میکند. یعنی آزادی اجتماعی، شخصیت ملی و هویت انسانی رابطه متقابل داشته و جنگ برای آزادی اجتماعی، همزمان جنگ برای هویت و شخصیت انسانی نیز است.

اگر قرار باشد که انسان شخصیت و هویت انسانی خویش را فدای هر فرد مخالف شخصیت و هویت انسانی خویش کند، با اطمینان که هیچکسی حاضر نیست برده رایگان و صادق را نپذیرد. جنگها و سیاستهای حاکمیت بر دیگران، در پهلوی اسارت های اجتماعی، شخصیت انسان را نیز از او میگیرد. یعنی انسان هم فاقد شخصیت اجتماعی میشود و هم فاقد شخصیت فردی.

برده بدین خاطر برده است که فاقد شخصیت انسانی است و چون حیوان بار میکشد و ترحم هیچکسی را نیز به خود جلب کرده نمیتواند. وقتی «صادق مدبر» با سکوت محسنی محکوم میشود، بدین مفهوم است که هزاره هنوز هم در ذهن و اعتقاد محسنی فاقد شخصیت انسانی و فردی است. محسنی کاملاً میدانند که «صادق مدبر» از چه حقانیت برخوردار است؛ توقع دفاع نمودن محسنی از شخصیت و حقانیت آقای «مدبر» در درون «حرکت اسلامی» خوش باوری محض و ناآگاهی کامل را از نقش محسنی ها و سیدانوری ها در جامعه هزاره بیان میدارد؛ چون محسنی و سیدانوری حزب نساخته اند که هزاره را صاحب آزادی اجتماعی و شخصیت و هویت ملی و انسانی



## چرا CCA به بلندگوی تبلیغات خصمانه، دشمنان جامعه هزاره تبدیل شد؟

### «تعاون»، نشریه CCA (مرکز تعاون برای افغانستان) گزارش میدهد:

گرسنه نگهداشتن، لت و کوب نمودن و ترساندن در شب. زندان «قلعه گانی» واقع دشت برچی یکی از وحشتناکترین محل اسارت مردم بدبخت هزاره بود.

- گروه طالبان ۳۰۰ نفر اسیر جنبش ملی را که در غرب کابل دستگیر نموده بودند آزاد کردند اما از رهایی اسیران گروه مزاری خود داری کرده گفتند باید آنها محاکمه شوند.

- در یکی از ساختمانهای پوهنتون کابل که بدست گروه مزاری بود، جسد يك زن كشف شده كه دو فرزند كوچكش را در آغوش و قلب زن با برچه كلاشنكوف پاره شده، اطفال هردو در آغوش مادر خشك شده اند.

- چندین زندان مخفی که زندانیها در آن به حالت رقت باری نگهداشته شده بودند، از دوره تسلط نیروهای مزاری، كشف گردید، در زندانها حتی از تجاوز به ناموس زنان هزاره نیز پرهیز نشده است و همه آنها چه هزاره و چه ازبك و چه تاجك مورد شکنجه های قرون وسطایی قرار گرفته از قبیل ناخن كشیدن، بیدارخواهی،

فرزند خشكیده اش بعد از سقوط غرب کابل به تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۷۴ كشف میگردد؟! چگونه ممكن است كه بعد از مدت تقریباً ۱۱ ماه «در یکی از ساختمانهای پوهنتون کابل» كه محلش دقیقاً روشن نمیشود، این جسد كشف میشود؟! ما از آقای سیدحسینی میپرسیم كه آیا پخش همچون تبلیغات از طریق نشریه «تعاون»، بیان كننده جبهه مشترك خصومت در برابر رهبریت سیاسی جامعه هزاره نیست؟ كشف زندانهای مخفی بعد از سپری شدن پنج ماه از سقوط غرب کابل، بیانگر شایعه پراگتی عصبی یی است كه فقدان منطق نزدیک بودن به واقعیت را نیز از آن گرفته است. وقتی غرب کابل سقوط كرد، هیچكسی نمیتواند بپذیرد كه زندانیان نیز فرار نكرده باشند. چگونه ممكن است كه زندانیهای این زندانهای تازه كشف شده، در مدت چند ماه اسارت، بدون غذا زنده مانده باشند یا حد اقل يك هفته پس از سقوط غرب کابل متوجه نشده باشند كه جلادان فرار کرده اند و باید از زندان فرار نمایند؟! اگر این زندانیان در زنجیر و زولاته بوده اند، بازهم چگونه در مدت چند ماه، تا كشف زندانها توسط فرشته گان مربوط به سید انوری، زنده مانده اند؟

اگر آقای سید سرور نمیدانند ما برایشان میگوئیم كه چرا همچون ابطیل مدت یازده ماه پس از سقوط پوهنتون کابل ومدت پنج ماه پس از سقوط غرب کابل به نشر میرسند. «امروزما»، به عنوان نشریه

نشر و پخش همچون تبلیغات خصمانه، نه تنها اولین اقدام بروز خصومت در برابر مقاومت غرب کابل است، بلکه ماهیت حلقات انحصاری را نیز متباز ساخته است. «امروزما»، خلاف معمول، اینبار ناگزیر شده است به چند تبلیغ خصمانه یی پاسخ گوید كه از طریق نشریه تعاون به نقل از «پیام جهاد» به نشر رسیده است.

نشر مجدد همچو تبلیغات بدنام كننده برای مقاومت غرب کابل، آنهم تحت كلیشه مشخص ومتداول «گروه مزاری» بیان كننده اعتقاد گردانندگان CCA به صحت این گزارشات میباشد. CCA، يك NGO یا مؤسسه غیر دولتی است كه برای هزاره جات كار میکند. این NGO كه در رأس آن آقای سید سرورحسینی قراردارند، مثل اكثریت NGO های افغانی، مركز تجمع ومنبع رزق وحیات برای بعضی اشخاص است CCA ظاهراً برای هزاره جات است، اما به غیر از چند تن محدود عملة و پرسونل خدماتی آن كه هزاره هستند، كادرهای گرداننده آن را كاملاً برادران سادات تشكيل میدهند كه شیعه هستند، اما خود را به ملیت هزاره متعلق نمیدانند. همین امر باعث شده است كه ما برای رد تبلیغات CCA به عنوان افشای سیاست خصمانه در برابر جامعه خویش، صفحه «مخاطب های آشنا» را اختصاص داده ایم، ورنه درد اجتماعی ملت وجامعه هزاره آنقدر محدود نیست كه صفحه های «امروزما» را مصروف تبلیغات خصمانه دشمن نموده، كاروان را توقف دهیم تا به دزدان شخصیت داده باشیم!

اگر ملت افغانستان دقیقاً نداند، آقای سید سرور میدانند كه پوهنتون کابل به تاریخ ۲۸ سنبله ۱۳۷۳ به تصرف نیروهای شورای نظار و آقای اكبری و محسنی درآمد. اگر آقای سید سرور از حافظه شان بیرون شده است، حافظه ملت به خاطر دارد كه آقای مسعود، برای اینکه ثابت ساخته باشد كه پوهنتون کابل به تصرف نیروهای «دولتی» در آمده است، يك گروه ژورنالیستان را دعوت به مشاهده نزدیک از «فتح پوهنتون کابل» نمود كه این خبر در شب ۲۹ سنبله از طریق رادیوی «BBC» نیز منتشر گردید. از تاریخ ۲۸ سنبله ۱۳۷۳ تا سقوط غرب کابل (۲۲ حوت ۱۳۷۳) پوهنتون کابل به تصرف نیروهای مشترك شورای نظار، اكبری و محسنی قرار داشت، پس آقای سید سرور با کدام منطق پذیرفته اند كه جسد يك زن با قلب دریده شده و دو

دست تان را صمیمانه میفشاریم که عجب نقش تاریخی خویش را ایفا مینمایید؛ اما به یاد داشته باشید که عصر آگاهی خلق هاست و هیچ تقلایی نمیتواند هستی زالویی مورد نظر شما را حفظ کند. این وعده ما با شماست .... زمان پیش روست!

حزب آقای محسنی است. مگر محسنی، دراکولای خونخوار جامعه هزاره نیست؟ مگر رهبری محسنی، محل تجمع جانی ترین دشمنان جامعه هزاره نبوده است؟ مگر آقای سید سرور فراموش کرده اند که محسنی و سید انوری و سیدهادی، دستیاران مسعود برای قتل عام افشار اند؟ «قلعه گانی» اگر به خاطر نگهداشت عاملان قتل عام افشار، به «وحشتناکترین محل اسارت» مسمی میگردد، رهبران وعاملان قتل عام افشار را چه باید لقب داد؟ این را مشخصاً از شما پرسیدیم، آقای حسینی!

وقتی فرزندان محسنی با دنیای بیگانه گی با دردهای اجتماعی وتاریخی هزاره و از عقب یک خود برتر بینی نژادی فاشیستی مینویسند «مردم بدبخت هزاره»، آیا تیر کمر تان به لرزه نمی افتد؟ تعبیرات «خوشبخت» و «بدبخت»، مگر ارتجاعی ترین منطق برای بیان سرنوشت تحمیل شده بر یک جامعه وانسان نیست؟

آری آقای سید سرور،

دست تان را صمیمانه میفشاریم که عجب نقش تاریخی خویش را ایفا مینمایید؛ اما به یاد داشته باشید که عصر آگاهی خلق هاست و هیچ تقلایی نمیتواند هستی زالویی مورد نظر شما را حفظ کند. این وعده ما با شماست .... زمان پیش روست!

## امروز ما

جستجو کنیم، کمیت مان لنگ میشود و دهان مان باز میماند.

البته باید بگوئیم که مهاجرین ما بحمدالله استعداد های فکری فراوانی دارند که در بسا موارد، درخشش شان قلب آدم را مملو از عشق و باور میکند ولی متأسفانه که همه این استعداد ها یا به محض بروز خفه میشوند یا هم در راهی به کار می افتند که پس از چند مدتی یک معجون عجیب و غریب از آن در می آید. محیط اینجا ذوق ابتکار و ابداع تازه را درنطفه خفه میسازد و کمتر کسی جرأت میکند که از لوح محفوظ «از ما بهتران» پایش را فراتر نهد.

... تنها دلیلی که بیشتر از هر چیز دیگر «امروز ما» را در ذهن و باور مهاجرین و مخصوصاً طلاب و دانشجویان برجستگی می بخشد، جهت تازه و ابداعی یی است که در آن دیده میشود. ذوق آدم را تکرار های لهو و بیهوده خسته میسازد و «امروز ما» یگانه زبانی را در اختیار دارد که این تکرار ها را

صادق به خلق و ملت خویش، چهره تمام عناصر هزاره ستیز را افشاء مینماید. آقایان هزاره ستیز، برای اینکه حد اقل جلو آگاهی و شکستن تحمیل مذهبی ذهن هزاره را گرفته باشند، دست به تبلیغاتی زدند که گویا، حزب وحدت یا به تعبیر آنها «شاخه مزاری» هیچگونه تعهدی در برابر مردم خویش ندارد، به همین علت است که تبلیغ میکنند «در زندانها، حتی از تجاوز به ناموس زنان هزاره پرهیز نشده است و همه آنها چه از یک و چه تاجک مورد شکنجه های قرون وسطایی قرار گرفته...». ما از آقای سید سرور که وجدان شان برای حقوق بشر میتپد، تضرع میکنیم که صرف یک فامیل از یک را دریابند که در غرب کابل به شخصیت وحیثیت شان توهین خیلی ها ناچیز صورت گرفته باشد. آقای سید سرور بهتر از هر فرد دیگر میدانند که شیعه های هزاره ستیز چقدر حیات شان وابسته به از بین بردن روابط اجتماعی هزاره ها بادیکر اقشار ملت است!

و در «قلعه گانی» که «یکی از وحشتناکترین محل اسارت مردم بدبخت هزاره» معرفی میگردد، صرفاً چند نفر خاینی وجود داشت که اکثریت آنان را دلان خون هزاره که متهم به فروش پوسته های افشار و ایجاد فاجعه کشتار جمعی هزاره ها در این محل بودند، تشکیل میداد. اگر شیعه های هزاره ستیز، اینقدر به غرور وشخصیت شان برخورد است که «باداران مذهبی» در اسارت گاه برده گان شان بوده است، حرف جداست، ولی آنچه به سیاست حزب وحدت تعلق داشت این بود که این جنایتکاران هزاره ستیز را برای محاکمه یی نگهدارد که باید توسط حکومت عادلانه، ملت، عملی میگردد تا تاریخ و هر فرد ملت از طریق وسایل اطلاعات جمعی میدانستند که خیانت شیعه های هزاره ستیز از چه عمق وکنیه در برابر جامعه هزاره برخوردار بوده است.

پیشنهاد ما برای آقای سید سرور اینست که اگر میل به پخش اخبار دارند، بهتر است اندکی از بودجه CCA را، اگر کاملاً فامیلی نشده باشد، بکاهند وچند خبرنگار برای نشریه این مؤسسه استخدام نمایند. ورنه، توسل به اخبار نشریه های مبتذل چون «پیام جهاد» در زود ترین فرصت نقاب را از چهره برمیدارد. «پیام جهاد»، نشریه

## برادران ما از ایران می نویسند :

تحمیات و برکات خداوند بر همه رهروان پاکدل و مؤمن «امروز ما» ارزانی باد! خوشوقتیم که در حساس ترین لحظه تاریخ ملت خود شما را داریم که چراغی در دست، دل شب را میشکافید و روزه فردا را باز میکنید.

ما جمعی از برادران شماستیم که در حوزه علمیه قم و مشهد درس میخوانیم. پس از یک جلسه دوستانه که در آن وضعیت کنونی و مخصوصاً ویژه گی «امروز مردم ما» بطور مفصل مورد بحث و بررسی قرار گرفت، قرار شد که این نامه گونه را خدمت شما عزیزان بفرستیم و قبل از همه از طرف تمام مهاجرین داغدار و مخصوصاً طلاب مدارس و حوزات، دست تان را صمیمانه بفشاریم و موفقیت تان را تبریک گوئیم.

شاید مطلع باشید که ما در محیطی به سر میبریم که در آن اندیشه، چه، که حتی «آدم» بودن را نیز در بند کشیده اند. اینجا بر خلاف آن تصورات اولیه و بر خلاف بوق و کرناهایی که گوش مردم را پر میکنند، فقط چیزی را اجازه ابراز و بیان میدهند که مصلحت سیاسی نظام باشد؛ حتی در پذیرش طلاب به مدارس و حوزات هم، بیشتر از آنکه استعداد و تقوا و ایمان ملاک باشد، صوابدید «اطلاعات» ملاک است. ذهن ها راهم آنچنان پر میسازند که جای حتی سوزن انداز در آن باقی نمیماند. اینجا هرکه را میبینیم، به گفته نهر موزیمی اند که در داخل آن هرچه را بخواهیم میبایم، اما وقتی خواسته باشیم که مورد کاربرد آنها یا ارتباط شان را به همدیگر

# هدیه‌ی درمیلاد «نور»

رویش

بسم الله الرحمن الرحيم  
اقرا باسم ربك الذي خلق

بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد!

بخوان که «خواندن» نخستین فرمان رسای وحی است و برترین وسیله ممکن برای «شدن».

بخوان که سجاده اندیشه های بزرگ پیامبر، نخستین بار با زمزمه زیبا و محکم و پر هیبت «خواندن» رنگ جاودانگی گرفت،  
بخوان که زبان - این شگفت ترین آیه خلقت - جز «خواندن» نمیداند، و جز از «خواندن» نمیخواهد و جز با «خواندن» نمیماند،  
بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد.

بخوان که شمع مزار شهید گمنام خلق، صرف برای «خواندن» تو میسوزد و رسالتش با «خواندن» تو جان میگیرد وزنده میماند،

بخوان در دل شب، که درخشش ستاره صبح، زند بودن فردا را نوید میدهد،  
بخوان صفحه احساس خلقت را که نسل برخاسته از عمق ذلت هایش، دست اندر کار آفرینش تازه است و حماسه سرخ قرن را با اندیشه آزادی و انسانی خویش پر بار میسازد.

بخوان به نام خدا، به نام پروردگارت که خلق کرد.

بخوان که خواندن سوره «نور» در قلب ظلمت سخت زیبا و شور انگیز است،

بخوان در رویش سرخزنگ فصل روز،

بخوان که خطی از خون نسل من و تو به سوی افق کشیده اند،

بخوان که خواندن تو اهتزاز بیس شور انگیز دارد،

بخوان ای مرغ شبآهنگ،

بخوان،

بخوان،

بخوان که ظلمت سخت سنگین است،

بخوان همه ارزشهایی را که قربانی سود، حقیقت هایی را که قربانی مصلحت ایمانهای را که قربانی نام و نان، تقوایی را که قربانی تقيه، عدالتی را که قربانی جور، آگاهی یی را که قربانی جهل، عصیان را که قربانی سکوت، عشقی را که قربانی شهرت، محتوایی را که قربانی شکل، اعتقادی را که قربانی ابدال، دین و مذهبی را که قربانی تیغ و طلا و تسبیح و داد خواهی یی را که قربانی داد گشی شده اند،

بخوان همه آنچه را که کتمان می کنند،

بخوان ای مرغ شبآهنگ، رساتر و پرشکوهر بخوان،

بخوان که ظلمت سخت سنگین است و رسالت تو سنگین تر،

بخوان از فراز بلند گلدسته مسجد،

بخوان دور از چشم جلا و صیاد،

بخوان ای مرغ شبآهنگ،

بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد،

بخوان که من میرسم،

که ما میرسیم

و نسل ما هم میرسد،

بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد،

بخوان که خلق قهرمان کشور در انتظار توست،

در انتظار «خواندن» توست.

\*\*\*

میشکند و توان رفتن را در هر کس مضاعف می سازد.  
خداوند شما و اندیشه تان را بالنده تر و مؤید تر داشته باشد.

نکته دیگری که ضمن این نامه لازم میبینیم از طریق «امروزما» به عنوان اندیشه و احساس همه مهاجرین، طلاب و دانشجویان تذکر داده شود، اعتراض شدید به آن عده از مسؤولان و کادر های محترم سیاسی جامعه ماست که متأسفانه با کمال بی تفاوتی نسبت به حوادث و اوضاع موجوده کشور و مخصوصاً حوادث مرتبط با تاریخ و سرنوشت مردم محروم هزاره سکوت پیشه کرده اند. این را باید بدون شك و شبهه یی بپذیریم که فعلاً خطرناکترین سرنوشت در برابر مردم و جامعه ما گشوده شده است که به موجب آن هر فرد هزاره خود را در برابر تکرار صد سال تاریخ پر ادبارش می بیند و دچار اضطراب میشود. احمدشاه مسعود و خابین مردم فروش از کابل لشکر می کشند تا در بامیان هزاره کشی راه اندازند، اما یکعده از مسؤولین بدون عکس العمل و موضع گیری صریح سیاسی، باز هم نشسته اند و گرد و خاک بامیان و ریزش خون هزاره را در میان دره های آن قاشا میکنند. برای هزاره ننگ و ذلتی بالا تر از این پیش نخواهد آمد که به اقتدای اینگونه رهبران و مسؤولین منتظر بنشینند که به فرموده حضرت علی علیه السلام، چه وقت دشمن پشت دروازه شان میرسد تا با وی مقابله کنند.

امروز برای هیچ فردی در افغانستان و مخصوصاً جامعه هزاره شك باقی نمانده است که فاشیسم مسعود با سیاست «تشنه به خون هزاره» بودن عمل میکند و حاکمیت خود را جز بر تل اجساد بیگناه آنان استوار نگه داشته نمیتواند. اما این عده کادر ها و مسؤولان باز هم نه تنها که خود شان حرکت نمیکنند، بلکه گاهی مانع عمده در راه مردم نیز میگردند. وقتی اینها در برابر قتل عام و کشتار دسته جمعی مردم خود اینگونه بی تفاوت باشند، معلوم نیست که در برابر کدام مسأله اجتماعی دیگر احساس مسؤولیت خواهند کرد.

ما شکی نداریم که شب، بر اساس سنت لایتغیر الهی پایان میپذیرد و «امروزما» از مشرق افکار و آرزو های خون آلود مردم ما طلوع خواهد کرد، اما خاطره این بی تفاوتی ها و درخانه خوابیدن و منظره خون و آتش را قاشا کردن، هرگز از دل تاریخ محو نخواهد شد.

والسلام علیکم وعلی جمیع الاحرار

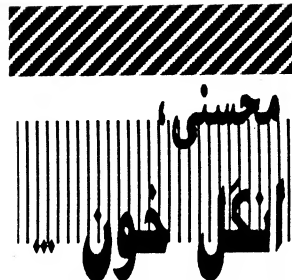
جمعی از طلاب قم ومشهد

۷۴/۵/۱۲

همچنین «مخاطب های آشنا» ی ما:

محمد تقی خلیلی و بامداد از تهران، حلیمی از مدرسه امیر المؤمنین، قانع زاده و دوستان دیگر از مشهد، عزیزان کتابخانه امام محمد باقر (ایران) و عبدالقدوس از حیات آباد پشاور نامه هایی فرستاده اند که از لطف و بزرگواری شان تشکر میکنیم. انشاء الله خواهیم کوشید که حتی الامکان به درخواستهای دوستان رسیده گی شود.

امروزما



**آیا هنوز هم مغز سیاسی این ملت آنقدر عقب مانده است که نداند که بزرگ ساختن محسنی ها در جامعه، هزاره، صرفاً برای چپاول کردن حقوق سیاسی جامعه، هزاره است؟ ورنه چگونه امکان دارد شخصیتی که کشتار دسته جمعی هزاره ها را لبیک گفته است، بازهم در چهره، مصلح قابل پذیرش باشد؟**

که مذهب محسنی هیچ پیوندی با مذهب هزاره نداشته است، ندارد و نخواهد داشت. یعنی مرز تضاد بین سرنوشت مذهبی محسنی و هزاره تا بی نهایت ادامه داشته و در افغانستان مذهب و تضاد مذهبی صرفاً تاکتیک مزورانه سیاسی برای حذف و انحصار حق سیاسی جامعه هزاره بوده است.

محسنی در محیطی شیعه بوده است که نفوس شیعه های آن اصلاً نمیتواند قابل مقایسه با سنی ها باشد. از جهت دیگر، در کندهار، تفکیک اجتماعی شیعه ها و سنی ها با تعبیرات «فارسی وان» و «اوغان» میشود. در محیط اجتماعی محسنی، برای اینکه کسی را خویر معرفی کنند، اول میگویند «فارسی وان خود مایه» و بعداً مسأله مذهب مطرح میشود. یعنی آنجا عامل زبانی بیشتر از عامل مذهبی مطرح است. اما همین اقلیت ناچیز مذهبی هم فارسی زبان هستند و هم شیعه.

ولی تاریخ به اثبات رسانیده است که خصومت مذهبی و زبانی به سرحدی نبوده است که جلو رشد تعلیم و تربیه و حیات اجتماعی آقای محسنی را در جامعه کندهار بگیرد. آذان «علیاً ولی الله» روز پنج بار از بلند گوه های متعدد امامباره اش بلند بوده و هیچکس، حتی برای یکبار هم به خاطر ندارد که از طرف جامعه تسنن کندهار بر این موضوع اعتراض شده باشد. زنده گی اجتماعی در کندهار برادرانه بوده و هیچکس احساس خطر کلی را برای زنده گی اجتماعی نکرده است. تاریخ به حافظه دارد که هیچکس، حتی برای نمونه، مثالی را ذکر کرده نمیتواند که دروازه مدارس و دانشگاه به روی جوان شیعه کندهار بسته بوده باشد. محرومیت اجتماعی به مفهوم ایجاد حقارت شخصیت، حقارت اجتماعی، در هیچ بُعدش برای آقای محسنی و فرزندان مطرح نبوده است. و آنچه به شخص آقای محسنی تعلق میگیرد خود شان بهتر از هر شخص دیگر واقفند که هیچگونه محرومیت اجتماعی نداشته اند و بر عکس از هر نوع امتیاز اجتماعی بهتر از هر شخص دیگر جامعه برخوردار بوده اند. محسنی راحت زاده یی است که حیات و امتیازش به امامباره کندهار گره خورده است و معلوم است که امامباره مرکز تجمع و مرکز عبادت و سنتهای شیعه هاست. وقتی امامباره باز بوده است، بدون تردید، امامباره دار در عیش و ناز و نعمت اجتماعی قرار داشته است. معلوم است که ذهن محسنی ها چقدر باستم مذهبی و اجتماعی بیگانه است و نالیدن از درد اجتماعی نزد ایشان، هزیان گویی یی بیش نیست.

اگر قرار باشد که درک تاریخ برای کسی مشکل باشد، شرایط کنونی بهترین مصداقها را برای درک تاریخ و سیاست دیروز و برای فهم واقعیتها و سیاستهای امروز بیان میدارد. محسنی ها همین اکنون از هر نوع امکانات اجتماعی بر خودارند و دستگاه اداری دولت کاملاً برای آنها گشوده است. محسنی ها نه با خصومت سیاسی مواجه اند و نه خصومت اجتماعی و مذهبی را در مقابل خویش می بینند. وقتی

سیاف با این عناصر آشتی پذیر باشد، معلوم است که محسنی وقتی از درد و محرومیت مینالد، صرفاً تظاهر تاکتیکی و سیاسی برای فریب هزاره و قاپیدن شعار محرومیت و محکومیت از دهن هزاره است. معلوم است که صرف دو انسانی میتوانند در يك خط سیاسی و اجتماعی قرار گیرند که درد مشترک اجتماعی و تاریخی آنها را به هم پیوند زند. محسنی ها صرف با شعار دروغین حق خواهی برای شیعه، میتوانند بزرگترین کلاه سیاسی را بر سر هزاره بگذارند و هزاره را متقاعد سازند که محسنی ها (شیعه ها) مانند هزاره های سنی، شیعه و اسماعیلی فاقد حقوق اجتماعی و مذهبی بوده اند و وقتی دستگاه سیاسی اهلیت پذیرش محسنی و سید فاضل و سیدهادی و اکبری و سیدعالمی را پیدا میکند، حتماً هزاره نیز فارغ از سیاستهای خصومت اجتماعی در برابر خویش شده است. ولی هدف اصلی این است که با این تزویر صفت «شیعه» صرفاً میخواهند مقاومت حق خواهی را در جامعه و ذهن هزاره نابود کنند.

حالانکه، محسنی ها هیچگاهی فاقد حقوق اجتماعی نبوده اند و نخواهند بود. مثل امروز در دستگاه حاکمیت راه داشته اند و مثل امروز مثل «حق شیعه» به بهای حذف وجود هزاره از حیات سیاسی و اجتماعی کشور بوده اند. محسنی میروند پغمان و ضیافت سیاف را پر رونق میکنند ولی اختطاف هزاره در کابل جریان دارد. محسنی ها نامزد پست های دولتی میشوند ولی وحشت و ترور اجتماعی هزاره در غرب کابل ادامه دارد و هر روز اختناق حاکم بر اجتماع هزاره به جانب ژینوسید هزاره به پیش میروند. محسنی مثل حق شیعه ها در جوار ربانی - مسعود - سیاف است ولی لست بیشتر از ششصد نفر هزاره اختطاف شده را در جیب شان دارند و برای ثواب و حتی فریب خدا هم یکبار احتجاج سیاسی خویش را در برابر مسعود و سیاف به خاطر غایب شدن ششصد شیعه اظهار و بیان نمیدارند. برای ثبوت، گزارشی را نقل مینماییم که در این اواخر، تقریباً بعد از پنج ماه از سقوط غرب کابل از طریق نشریه وحدت اسلامی شاخه تشیع درباری به چاپ رسیده است: «یوم پنجشنبه ۱۳۷۴/۳/۲۵ حضرت استاد (سید) عالمی بلخی رئیس شورای مرکزی جمع از نمایندگان، موسفیدان و بزرگان سه راه علاء الدین را در مقر شورای مرکزی غرض ملاقات بحضور پذیرفتند. ابتدا یکتن از نماینده گان مردم ضمن اظهار خرسندی از دیدار خود با استاد (سید) عالمی بلخی مشکلات مردم آن ساحه را مطرح نموده گفت: از چند مدت به این سو در رابطه با امنیت منطقه مشکلات به وجود آمده، بعضی اختتاف ها (اختطاف ها) صورت میگیرد. شما حامی منافع ما هستید، اگر امنیت ما، صد درصد تأمین نشود مجبور این خانه های گلی خود را تخلیه کنیم. سپس استاد (سید) عالمی بلخی رئیس شورای مرکزی طی خطابه کوتاه به نماینده گان و موسفیدان فرمودند از حوادث که پیش آمده متاثرم....» (\*)

و حال به گزارشی توجه شود که در همین تاریخ در نشریه «پیام

(\*) وحدت اسلامی (شاخه تشیع درباری)، شماره ۷، ۳۴، سرطان، ملاقات با نماینده گان، ص ۱ - ۴، ستونهای ۴.

# این واقعیت است که محسنی صرف در برابر هزاره جنگ کرده است و تازمانی که فاشیزم بر قلب سیاست کشور حاکم باشد، ناگفته بیداست که در باور های تبعیضی و عظمت طلبی نژادی فاشیزم، انسانیت و خون هزاره، دامن محسنی ها را رنگین نمیتواند.

جهاد، آقای محسنی در رابطه به غرب کابل به نشر رسیده است: «این منبع اضافه کرد که به همین مناسبت موسفیدان و علمای مناطق کارته سخی و جمال مینه به تاریخ ۱۳۷۴/۳/۲۸ در مسجد سیدعمر قندهاری جمع شده و بعد از تفاهم با حوزه سوم پلیس (پولیس) بطور داوطلب حاضر شدند که دوباره بمنازل شان عودت نمایند... شورای مساجد (که) نمایندگی از همین مردم رنج دیده کابل میکنند، این موضوع را بهتر تشخیص داده است که رهبر کسی شده میتواند که منافع مردم را از مطامع و منافع شخصی خویش بالاتر دانسته و ملت خویش را حمایت و پشتیبانی نماید که انشاء... در این امر مهم و شریفانه مردم ما فقیه عالیقدر حضرت آیت الله العظمی محسنی را منحیث یک رهبر دلسوز مشخص نموده و تحت رهبری عالمانه معظم له آماده هر نوع همکاری و فداکاری میباشند». (\*)

ولی واقعیت امر اینست که هزاره اختطاف میشود و جسد سوراخ سوراخ شده اش آقای «آیت الله العظمی» را از کابل فرار میدهد، این جانبیان و منبع تحقیق مذهبی در جامعه هزاره، یکی «حامی» هزاره خوانده میشود و یکی دیگر «رهبر دلسوز و فقیه عالیقدر»، اینها در ذهن حامی و رهبر هزاره هستند ولی در واقعیت، خصومت فاشیزم مسعود در برابر هزاره، هزاره را ناگزیر ساخته است که «خانه گلی خود را تخلیه» کند و برود یکبار دیگر سرنوشت آواره گی خویش را در تاریخ فردا جستجو کند و بداند که این اولین بار نیست که آواره گی بر جامعه هزاره تحمیل میشود. اگر نسلی را که عبدالرحمن خان از تیغ کشید، صاحب نشریه و امکانات میبود، شواهدی را به تاریخ میسپرد که چهره های محسنی ها و سید عالمی ها و نقش فاجعه انگیز سیاسی و معامله شان را با حیات اجتماعی زمان خویش، برای ما شرح میداد. و حال ثابت میشد که با مذهب مشترک، محسنی ها و سیدعالمی ها چه سرنوشتی را در هر مرحله تاریخ بر جامعه و سرنوشت انسان هزاره تطبیق کرده اند و معلوم میشد که مذهب مشترک دو سرنوشت متضاد را برای شیعه داشته است: یکی هزاره که جز خون و قربانی و خصومت سیاسی و از دست دادن حیثیت اجتماعی شاهد هیچ چیز دیگری نبوده است و یکی شیعه های محسنی زاده که جز ناز و امتیاز و زورگویی و خود بزرگ بینی اجتماعی و نژادی هیچ چیز دیگری آنان را از راه خدا و عدالت خدا دور نگه نداشته است.

با مذهب مشترک نه تنها برای هزاره ارمغان آزادی و قدرت اجتماعی را نداده اند که برعکس، بزرگترین تجربه، چند پارچه گی اجتماعی را نیز بر جامعه اش تحمیل کرده اند. هزاره قربانی تاریخ انحصار سیاسی شده است و مذهب مشترک با محسنی و سیدعالمی و سیدفاضل و اکبری، این قربانی را فاقد حق انسانی ساخته است و هزاره خونس جاری بوده است و این آقایان صرف «متأثر بوده اند که چیزی کرده نتوانستند»!

مذهب مشترک بزرگترین منبع تحقیق مغز و قویترین چشم بندی برای اجتماع هزاره بوده است. جامعه هزاره را با مذهب مشترک از سیاست و فرهنگ و اندیشه خالی کرده اند. ترور شخصیت های هزاره توسط شیعه های دریاری خطرناکترین اقدام برای نابودی مغز همدرد با

اجتماع هزاره بوده است. شهید «فرقه فتح» را کی ترور کرد؟ شهید مشتاق و شهید مبشر و شهید صادقی نیلی را کی ترور کرد؟ قاتل ده ها شخصیت دیگر هزاره که میتوانستند ماهیت این خائنین و چپاولگران هستی اجتماعی و سیاسی هزاره را در کشور آتش کنند و تحلیل نمایند، جزمین شیعه های دریاری هزاره ستیز چه کسی بوده است؟

مذهب مشترک با محسنی ها، هیچگاهی هزاره ها را نگذاشته است که یکبار به شخصیت ملی خویش بیندیشند. تحقیق مذهبی آنقدر ذریعه مذهب مشترک در جامعه هزاره عظیم بوده است که هزاره را جز با مذهب در باری و اسارت اجتماعی به هیچ چیز دیگری خوی نداده اند. اینگونه جامعه چگونه میتواند در طول یک قرن، دارای سیاست و فرهنگ و مغز سیاسی باشد؟ در طول یک قرن، هر مغز هزاره اگر گرایش انسانی و سیاسی داشته است، آنقدر تحت حمله مذهبی قرار گرفته است که یا در نقطه به حاشیه زیر زمینی در آمده است و یا آنقدر به عنوان کافر و گمراه و مفسد و منافق و نژادگرا مطرح شده است که خودش نیز بر حقانیت راه و وسیله نجات اجتماعیش با سیاست و گرایش به شخصیت ملی خویش، متردد شده است.

موقف شیعه های دریاری در درون جامعه هزاره صرفاً با امکان «مذهب مشترک» به دست آمده است. این آقایان با آگاهی کامل، ناظر تمام رشد آگاهی سیاسی و مذهبی و اجتماعی در درون جامعه هزاره بوده و کوچکترین بارقه نجات را در نقطه خاموش ساخته اند. هزاره آنقدر اعتماد مذهبی بر این آقایان خدشه ناپذیر بوده است که برای یک لحظه هم به خود حق اندیشیدن را برای نجات اجتماعیش نداده است؛ مغز هزاره، شیعه دریاری بوده است، مذهب هزاره شیعه دریاری بوده است، سیاست هزاره شیعه دریاری بوده است، فرهنگ و علم و تعلیم و تربیه هزاره، شیعه دریاری بوده است، تصمیم و اراده هزاره شیعه دریاری بوده است و در یک کلام هزاره در هیچ عرصه یی از زنده گی اش هزاره نبوده است، بلکه شیعه دریاری بوده است و همین اکنون شیعه دریاری به عنوان هزاره رفته است وزیر و جنرال شده است و هزاره یکبار دیگر به سوی اعماق اجتماع روان است و شیعه های چاکر دریار، حامی و رهبر و عالم و دلسوز هزاره لقب داده میشوند.

مذهب مشترک هیچگاهی نگذاشته است که هزاره خودش با عنوان خودش صاحب انسانیت و مالک صلاحیت حق تعیین سرنوشت اجتماعیش شود اگر هزاره رهبر شد، محسنی و سیاست انحصاری چه کار کند؟ اگر هزاره سیاسی اندیشید، تحقیق مذهبی، حیات اجتماعی چه کسی را ضمانت کند؟ اگر هزاره فرهنگ را به مثابه وسیله هویت انسانی و تشخیص جامعه خویش صاحب شد، محسنی زاده، دیگر کی را به عنوان «مغول زاده» در ذهن جامعه حقیر جلوه دهد تا صاحب شخصیت انسانی و اجتماعی هزاره شود؟

صرف مذهب مشترک است که پهلوی نشین سیاف و عبدالرحمن ها را داخل جامعه هزاره میکند و اعتماد هزاره را بیشتر از شخصیت



های دلسوز هزاره به خود جلب میکنند. صرف مذهب مشترک است که هزاره را پیرو محسنی و سید عالمی میسازد که به عوض سرباز سیاف و مسعود و عبدالرحمن خان بیاید برادر خویش را تا سرحد جنون تیر باران کند. صرف مذهب مشترک است که یک شیخ زنباره، امامبارہ یی جاسوس را به رهبر جامعه هزاره تبدیل میکند تا بعداً سرنوشت و تاریخ هزاره را با دست خود هزاره نابود کند؛ چون صرف با مذهب مشترک بوده است که اعتماد هزاره را بدانها جلب کرده و صرف مذهب مشترک بوده است که در ذهن هزاره، محسنی به عنوان فرشته، زمین و سیاست و مذهب مطرح شده است و هزاره به عنوان موجود فاقد هر نوع شایسته گی سیاسی و مذهبی، با دستان خود هزاره نابود شده است.

اگر مذهب مشترک نمی بود، اکبری و محسنی هیچگاهی جنگ داخلی را به عنوان خطر ناکترین جنگ اجتماعی برای نابودی یکپارچه گی و هستی اجتماعی هزاره مشتعل ساخته نمیتوانستند. تراژیدی جنگ اجتماعی در هزاره جات، صرفاً با دستور پاداران محسنی و اکبری و سیدعالمی ها آغاز شده است. هزاره،

به عنوان برده، مذهبی،

همینقدر شعورش رشد

کرده بود که به

خاطر اهانت به

محسنی بر

سینه، برادر

هزاره اش شلیک

میکرد. دست آورد

مذهب مشترک هزاره با

محسنی ها، علت موجودیت یک

قرن اندیشه سیاه و تاریک در جامعه هزاره بوده

است. شکست هزاره صرفاً محصول مذهب مشترک با محسنی هاست؛ اگر این امر درک نگردد، قربانی شدن هزاره در هر صفحه تاریخ و در هر مرحله اجتماعی به یادگار خواهد ماند.

با مذهب مشترک است که هزاره، هیچگاهی قربانی شدن اجتماعی و تاریخی خویش را نمی بیند. سیاست حاکمیت این بوده است که هزاره از صحنه اجتماع و سیاست حذف شود و مذهب مشترک، این سیاست را به پیروزی رسانیده است. اگر مذهب مشترک نمی بود، هیچگاهی سرنوشت هزاره را از سرنوشت سیاسی و ملی کشور مجزا نمی ساختند و به عنوان «شیعه»، نه محسنی وجود داشت که رهبر شود و نه سیدعالمی که حامی هزاره شود؛ مذهب مشترک قام هستی و شخصیت و حیثیت و حتی خون هزاره را از آن شیعه هایی ساخته است که بیشتر از دیگران به سلاح فرسوده «مقول زاده گان» متوسل میشوند. ائتلاف سیاسی هزاره با شیعه های هزاره ستیز، هر امید و امکان رشد سیاست و فرهنگ را در جامعه هزاره کشته است. با علمیت مذهبی آقای محسنی بینی خر هم خون نمیشود، ولی مذهب مشترک است که این موجود بیسواد را در جامعه هزاره به عنوان «عالم» مطرح میکنند. زیور علم آنقدر غرور و شخصیت می آفریند که سلطان و امیر به درگاه عالم می آید، ولی علم و علمیت محسنی آنقدر شخصیت و غرور برای محسنی نیافریده است که حد اقل از برده گی برای مولوی خالص و سیاف دریغ ورزد. علمی که عالم را از برده گی نجات ندهد، جامعه را چگونه نجات خواهد داد؟ علمی که عالم را از ابتذال نجات ندهد، چگونه میتواند رهنمای آزادی اجتماعی برای

انسانی شود که توطئه سیاسی در برابر جامعه اش در سطح مقابله با یک کشور است؟ اگر جامعه هزاره و مذهب مشترک با هزاره نباشد، محسنی با علمش عالم چه که علمدار دهن دروازه سیاف و خالص و مسعود نیز نخواهد شد. آنروزی که هزاره شهادت شکست این ائتلاف سیاسی را دریافت کند، تاریخ و زمان گواه خواهد بود که محسنی ها و سیدعالمی ها و اکبری ها جز معمولی ترین افراد اجتماع چیز دیگری نخواهند بود.

مذهب مشترک با محسنی ها و سیدعالمی ها، جامعه هزاره را چون دیگ بی سرپوش ساخته است. شخصیت های اجتماعی یی که با مردم درد و تاریخ مشترک اجتماعی داشته باشند، حیثیت سرپوش جامعه را دارند. نابودی شخصیت های ملی و اجتماعی هزاره توسط تشیع درباری، جامعه هزاره را فارغ از جوشش اجتماعی ساخته است. دیگ بی سرپوش، جوشش به هوا میرود. جامعه هزاره نیز قام احساسات و شعور اجتماعی و سیاسیش به هوا رفته است. زنده گی هزاره و آرمانش برای شکست اسارت ها همیشه خود جوش بوده است. گاهی که رهبری پیدا شده است، تاریخ هزاره

هیچگاهی بدون حماسه

اجتماعی باقی نمانده

است. این امر در

تاریخ به ثبوت

رسیده است که

رهبریت سیاسی

هم سرنوشت با

مردم، در پهلوی

مسیر دادن احساسات به

جهت مقاومت آگاهانه، شخصیت

اجتماعی ملت را نیز در ذهن ها زنده ساخته است.

تشیع درباری هیچگاهی، حتی به قیمت خونش، حاضر نیست که هزاره صاحب شخصیت اجتماعی و رهبریتی باشد که بدانند درد آدم فروشی بر انسان یک جامعه، ارمغان چه فاجعه و جهنم سیاسی در یک کشور است.

### سیاست خنثی، عامل تطبیق انحصار بر جامعه هزاره :

آنچه بدون تردید قابل پذیرش است، اتکاء مطلق رهبری آقای محسنی بر جامعه هزاره است. نفوذ آقای محسنی در محل زنده گی و محیط رشد شخصیت سیاسی و مذهبی و اجتماعیش آنقدر محدود و ضعیف است که نمیتواند با آن خودش را در گوجه محلش نیز کاندید کند و این امر به علت کوچک بودن بی حد جامعه تشیع کندهار است که از لحاظ جامعه شناسی، در جوامع کوچک رسته، هر کسی را حتی با نام پدرش میشناسند. در همچون جامعه بسته با شناخت دقیق افراد از یکدیگر، جناب آقای محسنی به هیچ وجه نتوانسته اند که جنبه های مستهجن شخصیت اجتماعی خویش را کتمان نمایند که این امر قوی ترین و حقیقی ترین عاملی بوده است که زمینه رشد حیات سیاسی و مذهبی شان را نیز در جامعه شیعه کندهار از میان برداشته است.

بعد از آنکه آقای محسنی به عنوان رهبر در جامعه هزاره مطرح میشوند، و بعد از آنکه بنابر دساتیر خاص و برای تطبیق مراحل ویژه سیاست های خاص وارد پاکستان میشوند، نقش سیاسی شان برای تجزیه مقاومت و انحراف ذهن هزاره از جنبه های سیاست ملی،

محسنی چه میداند که ریشه رشد حقارت و تحقیر دیگران در يك جامعه از کجا شروع میشود. محسنی ها در بهترین شکل خویش صاحب ترحم میشوند و اما هزاره به سیاست نجات ضرورت دارد، نه به شخصیت فرسوده و جاسوس که نه شهادت ایستادن برای حق و آزادی را دارد و نه شخصیتی که بتواند تصمیم سیاسی خویش را برای مقابله با بحرانهای اجتماعی داشته باشد.

صرفاً برای این است که در دنیا و زمانی که هر کسی رهبری دارد، من هم محسنی را رهبر میگیرم که هم شیعه است و هم عالم و کتاب نویس و هم وقتی شروع به سخنرانی و پرگویی کرد، قدرت تحقیقش را شیطان هم ندارد! آیا انتخاب رهبر بنابر معیار تغییر سرنوشت اجتماع و تاریخ يك ملت نیست؟ و آیا تعهد رهبر نیز در برابر مردمش تاسرحد شهادت و قربانی نباید تقدیس شود؟ و آیا رهبری و پیروی، میثاق برای ایجاد پایه های انسانی در اعتقاد يك جامعه و شکست تمام باورهای غیر انسانی و انحصاری نیست؟

پس چگونه آقای محسنی میتواند بارهبریش برای هزاره که قلب تاریخ حقارت و محرومیت و محکومیت را در تاریخ سیاسی و اجتماعی کشور با شخصیت و حق و انسانیت خویش تپانده است، بدون تعهد بماند و سیاست خنثی را اختیار کند و حتی فاشیسم و جنایات مسعود و سیاف بر جامعه هزاره، او را تکان ندهد و از این بی تحرکی و بی آرمانی در برابر جامعه هزاره بیرون نشود؟ و اگر محسنی بی احساس ترین فرد و ناآگاه ترین شخص از تاریخ اجتماعی و درد های تاریخی هزاره است، چگونه به عنوان رهبر در جامعه هزاره مطرح شده است؟

ولی آنچه مسلم است، انتخاب آگاهانه سیاست خنثی برای آقای محسنی است. مقاومت و مخالفت ناشی ناپذیر محسنی در برابر رهبر شهید ناشی از همین سیاست بود. عشق رهبر شهید به حق و عدالت و رهبری انقلابی و بالاخره شهادتش برای تعهد اجتماعی و آزادیخواهی اش باید با قطب کاملاً متضاد در جامعه هزاره مطرح میشد و آن عبارت از سیاست خنثی و فرشته مآبانه آقای محسنی بود. فراموش نشود که در شبی که قتل عام در افشار ادامه داشت و تجاوز و غارت هستی هزاره افتخار «فتح المبین» را برای سیاف و مسعود و سیدانوری کمایی کرده بود، آقای محسنی حاضر نشد که فتوای حتی دفاع را صادر کند. حادثه افشار آنقدر قلب و روان رهبر شهید را شکنجه میکرد که حاضر نبود به جانب آن منطقه نظاره کند، ولی محسنی آنقدر بدون حساسیت و عکس العمل بود که حتی خم به ابرویش ایجاد نکرد. آیا این سیاست خنثی آگاهانه نبود؟

ایجاد دو قطب کاملاً مخالف و متضاد سیاسی، از جمله تاکتیک هایی است که باید افراد جامعه را نیز در دو قطب کاملاً متضاد و مخالف فکری قرار دهد. ذهن جوان هزاره در جوار آقای محسنی باید با موضعگیری سیاسی بدون تحرك و مرده رهبر خویش، آن قدر فریب بخورد که فکر کند بالاخره آدمی زاد اینقدر احمق هم نیست که در برابر همچون وضع و شرایط خونبار اجتماعی بدون تصمیم و فاقد حساسیت باشد و حتماً حاجی آغا چیزی میداند که اینقدر آرام نشسته است. از جهت دیگر، این سیاست خنثی که مورچه هم زیر پایش آزار نمی بیند، مقاومت فرزند دیگر هزاره را که باخون خانه گرسنه اش در برابر دالر سیاف و غول پیکر مسعود ایستاده است، تحت سوال میآورد که بالاخره چرا اینقدر مقاومت؟! «آخر اگر خطری مطرح

حادثه میشود. نقش کمر شکن رهبریت سیاسی محسنی در جامعه هزاره، بزرگترین دست آورد را برای سیاستهای انحصاری و عظمت طلبی ایجاد میکرد. رهبریت آقای محسنی، باید تجزیه مقاومت جامعه هزاره را با تاکتیک مخالفت های سیاسی عملی میکرد. با ایجاد نفاق سیاسی در درون جامعه هزاره، سیاست بعدی آقای محسنی باید به سیاست خنثی از نظر آرمان های عدالت اجتماعی و سیاسی تبدیل میشد. وقتی يك بخشی از مقاومت جامعه هزاره چشم و گوش وابسته به فتوای آقای محسنی میبود، خود به خود نیروی اجتماعی هزاره تضعیف میگردد. محول نمودن سیاست خنثی و فاقد تحرك اجتماعی برای آقای محسنی، زمینه تطبیق انحصار سیاسی و اجتماعی را یکبار دیگر بر جامعه هزاره مساعد میساخت. سیاستهای انحصاری و مرکزیت های قدرت طلب در درون يك ملت، صرفاً به محسنی ها ضرورت دارند که هیچگاهی ادعای شخصیت اجتماعی و ملی مستقل خویش را ندارند. همین اکنون آقای محسنی در آخرین مصاحبه خویش تذکر داده است که: «هر دولت که بوجد پیاپی ما با آن همکاری مینمائیم چرا که از يك اقلیت خیلی بزرگ چند میلیونی غماینده گی میکنیم» (\*)

آیا این موضعگیری های آقای محسنی ناشی از بیسوادی است یا خیلی ها آگاهانه تیر را به هدف میزند؟ چرا آقای محسنی، اینقدر بدون حساسیت و آرمان اجتماعی است که با هر نوع حکومت موافق است؟ یکبار ملاحظه گردد که آقای ربانی - مسعود، هیچ جریان و هیچ رهبریت سیاسی را نمیپذیرند: آقای دوستم را رد میکنند، سیل تبلیغات شان علیه شخصیت اجتماعی و سیاسی رهبر شهید برهمه گان معلوم است، آقای حکمتیار که اصلاً اسمش برای آقای مسعود غیر قابل تحمل است، «طالبان» و مقابله مسعود با آنها نیز روشن است. وقتی آقای سردار ولی داخل پاکستان میشود، احتجاج نامه سیاسی و رسمی دولت ربانی رسماً به غماینده گی سیاسی پاکستان سپرده میشود که چرا آقای سردار ولی را ویزای دخیلی داده است. یعنی آقای مسعود آنقدر نگران سرنوشت عظمت طلبی و فاشیسم خویش است که حتی صلاحیت ویزای دخیلی يك کشور را نیز از آن خود میداند. این همه تقلای مسعود - ربانی برای چیست؟ چرا اینقدر حساس اند و سیاست خویش را حتی در بی منطق ترین شکلش هم تبارز میدهند؟ چون در عقب اینهمه تحرك سیاسی و جنگی، حفظ امتیاز و برتریت سیاسی و نژادی و آرمان اجتماعی فاشیسم را میبینیم که با هیچکس و هیچ سیاست و راه حل موافق نیست.

ولی سیاست آقای محسنی آنقدر سیاست خنثی و بدون آرمان اجتماعی است که حتی برای فاشیسم مسعود نیز قابل پذیرش است! باید همیشه دقت کرد که سیاستمدار و یا رهبر سیاسی از کدام مردم غماینده گی میکند؟ مردمی که این رهبر از او غماینده گی میکند، موقف اجتماعی، سیاسی و مذهبی و تاریخش در درون ملت و يك کشور چگونه است؟ وقتی کسی به عنوان رهبر پذیرفته میشود آیا



میبود، آقای محسنی اینطور در اسلام آباد آرام نمی خوابید و آخر حاجی آغا، یگانه شخصیت و رهبر و آیت الله العظمی در جامعه است که با موجودیت ایشان کسی نمیتواند يك نظر بدهم به جانب شیعه ها بیاندازد. «آری، حقیقت نیز همین است که هیچکس يك نظر بد به جانب شیعه انداخته نمیتواند ولی هزاره را میتواند تا آخرین فرد از تیغ بکشد و به ناموس و شرفش تجاوز کند. فریب هزاره در همین بوده است که فکر میکرد که هزاره در چشم و مغز محسنی ها انسانیت خویش را از دست نداده است. هزاره غافل بود که محسنی با «خالص» و «سیاف» و «مسعود» برای حق مذهب نژاد پرست خود، سرنوشت و اجتماع و انسان هزاره را معامله کرده است.

سیاست خنثی و بدون حساسیت، یگانه وسیله بی برای پیروزی انحصار قدرت سیاسی در درون جامعه است. زمانی فاشیزم مسعود میتواند ریشه دار شود که مراجع آگاهی دهنده، رهبری سیاسی دیگر اقشار ملت حساسیت و آرمان خویش را در مقابل سرنوشت و آینده جامعه شان از دست بدهند؛ سیاف و مسعود زمانی افشار و غرب کابل را آفریده میتوانند که معتقد باشند با چهره محسنی و سیدانوری و سیدعالی و سیدفاضل و اکبری دوباره بدانجا رفته میتوانند و جنایت خویش را در

برابر جامعه هزاره با شخصیت «شیعه» و «رهبر» هزاره دفن میکنند. سکوت رهبر «حرکت اسلامی» و سیاست خنثی و فاقد آرمان برای آینده اجتماعی هزاره، صرفاً قلب جامعه هزاره را نشانه میزند. این سیاست فاقد عکس العمل و اقدام، صرفاً برای بهتر قربانی شدن هزاره با دستان هر فاشیزمی است که آقای محسنی از همین اکنون برای آن اعلان تسلیمی و موافقت را کرده است. و این موافقت، اعلان پستن زولانه های اسارت و حیات تاریخی و اجتماعی جامعه هزاره است.

### محسنی : هم مصلح، هم سفاک :

دو چهره، مصلح و سفاک محسنی بیشتر از آنکه خصومت محسنی را در برابر جامعه هزاره نشان دهد، سیاست خصمانه حامیان محسنی را در برابر ملت افغانستان نیز به نمایش میگذارد. چگونه ممکن است که در جامعه و وضعیت کنونی ما، هیچکس نداند که محسنی دستیار مسعود برای قتل عام و ژنیسید در افشار و چنداول و غرب کابل بوده است. چگونه ممکن است که جامعه نقش محسنی را در جنگ بامیان تحت عملیات نظامی «مرصاد» فراموش کند که با هماهنگی مشترک با شیعه های درباری حزب وحدت پلان شده است؟ چه کسی از افراد ملت میتواند انکار کند که يك عضو «شورای عالی دولت اسلامی» را آقای محسنی تشکیل میدهد؟

جنایات مسعود در برابر اقشار ملت و فاشیزمی که به نفع حاکمیت سکتاریزم پنجشیری، پایتخت کشور را به قربانگاه و خرابه یی تبدیل کرده است، که سیاه ترین صفحه تاریخ ملت را نیز به یادگار میگذارد، متحد محسنی است. فاشیزم سکتاریستی، تحت پوشش «دولت اسلامی» عمل میکند و «شورای عالی دولت»، مجمع اشخاصی است که صرف نقش زناپی آنان، امتیاز سیاسی را در جوار فاشیزم کابل از آن آنان ساخته است. سه سال تاریخ اجتماعی ملت ما و سه سال جنگ برای پیروزی فاشیزم، صرفاً ماهیت های سفاک و عظمت طلب و نژاد گرا را در برابر حقوق اقشار ملت افشا مینماید.

محسنی یکی از این چهره هایی است که در جوار مسعود ایستاده است و نیروی نظامی و قوماندانهایش، تحت فرمان مسعود حرکت میکنند. آقای محسنی خودش میدانند که تمویل يك حزب سیاسی از جانب فاشیزم حاکم بر کابل، صرف از لحاظ به دست آوردن پشتوانه، نظامی آن حزب است.

حال سوالی که مطرح میگردد اینست که چرا محسنی با این همه نقش فعال و چهره سفاک در جوار مسعود، میتواند به نام «مصلح» عضو هیأت های صلح طلب نیز شود؟ آیا

عضویت محسنی در همچون

گروههای خیر اندیش، ماهیت کاذبانه، گروههای صلح را افشاء نمیکند؟ اگر محسنی با این همه وضاحت موقف سیاسی و نظامی اش در جوار مسعود - سیاف، بازهم میتواند در هیأت صلح داخل شود، آیا در پوشش این هیأت صلح، سیاست های خطرناک در برابر حذف حقوق این یا آن قشر ملت مطرح نیست؟

آنچه روشن است اینست که محسنی به ریش خود و فاشیزم مسعود میخندد که فکر میکند : «در افغانستان آنانی که درگیر جنگ اند آنقدر اهلیت ندارند ... و جنگ ها احمقانه است.» (\*)

محسنی خیال نکند که میتواند با سیاست «شتر مرغی» ملت را تحمیل کند. اگر جنگ ها احمقانه هستند و بانیان جنگ نیز بی اهلیت، چگونه آقای محسنی در «شورای عالی تصمیم گیری دولت» حضور دارد و از زیر ریشش تصمیم اتخاذ میگردد که جنگ در بامیان آغاز شود و آقای مسعود «سیدهادی» و «سیدانوری» را به عنوان قوماندانان جنگ موظف میکند؟ و یا آقای محسنی مطمئن است که در جامعه فردا میتواند بگوید که در جنگهای خویش صرفاً هزاره را کشته است؟

اگر فاشیزم مسعود به عنوان سیاست حاکم مطرح باشد، بدون تردید، نه تنها محسنی برای جنگ هزاره کشی محکوم نخواهد شد، بلکه تقدیر و تحسین تاریخ نویس فاشیزم را نه از آن او خواهد ساخت.

**محسنی ها قازمانی پیروز اند که بتوانند  
تفکر و آرمان بازیابی هویت و شخصیت  
را در منطقه سرکوب نمایند، ولی وقتی  
این آرمان و تفکر به خواست اجتماعی  
و نیاز زنده گی يك نسل آگاه تبدیل شد،  
دیگر هیچ قدرت زمینی یی قادر بدان  
نخواهد بود که جلو شکست اسارت و  
حقارت اجتماعی توده های  
محروم را بگیرد.**

# ملیت، زادهء خود شناسی روحی و انسانی

ع. سربرداری

وامیدارد که ملت را تنها يك خود ستایی ارتجاعی و یا يك ادعای فاشیستی بپندارند و ناسیونالیسم را مترادف راسیسم (نژاد پرستی) و مخالف اومانیزم (انسانیت) بشمار آورند، و یا روحیه ای کاذب برای نفی یا کتمان فاصلهء طبقاتی در درون يك جامعه تلقی نمایند.

در حالیکه «ملت» - در تحلیل جامعه شناسی و علمی آن - نه تنها با ارتجاع و نژاد پرستی مترادف نیست، بلکه يك واقعیت انسانی و يك «حقیقت اجتماعی» در میان انسانها است که در تلقی علمی و مترقی آن، نه تنها عامل «برتری جویی های قومی» و «تنازع های ملی» نیست، که عامل «تفاهم و تعارف میان ملت ها» است و نه تنها مانعی در برابر «انسانیت» نیست که خود راهی است که تحقق راستین انسانیت (اومانیزم) در روی زمین - نه روی کاغذ - از آن عبور میکند.

ناسیونالیسم - بمعنی جاهلی و بمعنی غربی آن - عامل تنازع میان انسانها است. چنانکه در سیستم غربی و کاتولیسیسم کلیسای رومی بنام «نژاد پرستی» و «مسیح پرستی» نهضت آنتی سمیتیسم یا «ضدیهود» را پدید آوردند و این فکر در طی قرنهای فشار و شکنجه، منجر به ایجاد صهیونیسم اسرائیل شد و اکنون، صهیونیسم، ناسیونالیسم نژادی عرب را در متن جامعه و فرهنگ اسلامی جان بخشیده است و این تنازع ها که همدیگر را تقویت می کنند و اساساً از همدیگر ناشی میشوند، در عین حال که تضاد و تخاصم سیاسی دارند، از يك جنس اند.

اما «ملت ها» بمعنی علمی و جامعه شناسی آن - درست برعکس، اعضاء پیکر انسانیت اند و همچون اصالت «خانواده ها» که واحد های مستحکم نظام يك جامعه را تشکیل میدهند، ملت ها خانواده های جامعه بشری اند و متلاشی شدن آنها به آشتی و تلاشی بشریت منجر میشود.

اختلافات میان دو اصطلاح غربی و اسلامی و ایرانی این فکر، اختلافات دو نوع تلقی از آن را در بر دارد.

واژه ناسیون (Nation) از ریشه «زادن و متولد شدن» است که ملاک را از ویژگی های ژنتیک و خونی و نژادی گرفته است، در حالیکه معادل آن در عربی «شعب» است به معنی «شاخه و ریشه» ای از نهر بزرگ یا درخت واحد نوع بشر که در همان حال که به يك ملت، تشخیص و اصالت وجودی میدهد، وابستگی آن را به درخت انسانی و حتی شاخه ها و شعبه های دیگر بشری در بر میگیرد.

و از این پر معنی تر کلمه ای است که ما در فارسی، به ازای ناسیونالیسم و ناسیون اروپا انتخاب کرده ایم. یعنی «ملت و ملت» که در لغت، اساساً به مجموعه ای از افراد انسانی یا يك گروه بشری اطلاق میشود که دارای فرهنگ و ایمان و راه و هدف مشترک هستند و می بینیم که ما برخلاف غربی ها بجای «خون»، «فرهنگ» را ملاک گرفته ایم و بجای «زائیدن»، «احساس کردن» و «اندیشیدن» را.

بنابر این در بینش ما مفهوم «ملت» زادهء «نسب» نیست، زادهء «خودشناسی روحی و انسانی» است که امروز، به تحلیلی عالمانه و توجیهی انسانی و مترقی نیاز دارد، تا هم زمینهء فکری ملتی را که می بایست خود را باز یابد و در نتیجه، به خود تکیه کند فراهم آورد و هم مزاج جامعه را در برابر تأثیرات بیگانه کنندهء فرهنگ ها و ایدئولوژیهای وارداتی مصنوعیت و قدرت مقاومت بخشد.

... برای عوامل (عوامل از خود بیگانگی انسان)، باید عامل دیگری را نیز افزود که در جای خود بسیار قابل تأمل است و آن «بدمطرح کردن مسألهء ملت» است از طرف بسیاری از نویسندگان و مورخان که میکوشند تا از آن دفاع کنند و تجربه ثابت کرده است که چه بسیار «دفاع کردن نا شایانه» از يك حقیقت برای شکست آن، از «بی دفاع گذاشتن آن» مؤثر تر بوده است!

اینان در دفاع و معرفی ملت، یا از يك قومیت پرستی معتصبانه، ارتجاعی پیروی کرده اند و یا ناسیونالیسم را با «راسیسم» (نژاد پرستی = Racisme) در آمیخته اند و این دو روحیه، یکی میراث جهان بینی ارتجاعی و محدود گذشته ای است که بر اساس نظام قبایلی استوار بوده و خود ستایی های برتری جویانه و کشاکش های خود خواهانه و تعصب آمیز بر آن حاکم بوده است و دیگری اثری است که ناسیونالیسم غربی بر اینان داشته که ناسیونالیسم در غرب غالباً بر بنیاد راسیسم (نژاد پرستی) توجیه میشود و به برتری نژاد اروپایی بر همهء نژادهای بشری منجر می گردد. تا آنجا که فیلسوف عظیمی چون هگل، فلسفهء وجودی خود را به گونه ای ساخته و پرداخته است که اساساً خلقت عالم به خلقت تاریخ بشری می پیوندد و تکامل آن به ایجاد نژاد آلمانی میرسد که غایت آفرینش است! و این همان روحیهء غالب بیرونیان باستان است که همهء بشریت را به دو گروه تقسیم می کردند: یونانی و بربر، و مقصود از «بربر» هر ملتی و هر انسانی است که به زبان یونانی سخن نمی گوید و هر که به یونانی سخن نگوید، «حیوان غیر ناطق» است و بجای «سخن گفتن»، «بربر» میکند یا «ورور»، یعنی که هنوز به مرحلهء داشتن نطق نرسیده است! و با این طرز تفکر است که حتی ایرانیان متقدم را در قبال خود بربر می نامیدند. و تصادفی نیست که احساسات شوونیستی و فاشیستی - که حتی بوسیلهء فیلسوفان و دانشمندان معروف غربی توجیه علمی و فلسفی میشد و میشود - در قرن بیستم چنان طوفان جنونی را آن هم در متقدم ترین جامعه های صنعتی اروپا برپا کرد و حتی امروز نیز بر اندیشه و احساس گروههای وسیعی از عالم و عامی اروپا حاکم است.

این افکار نژاد پرستانه به اندیشهء برخی از متفکران آسیایی و حتی آفریقایی نیز سرایت کرده است و در آفریقا مکتب نگرونیسم (برتری نژاد سیاه) را پدید آورده است و يك شاعرهء سیاه میسراید که:

«از تو سپاسگذارم خدا، که مرا سیاه آفریدی،

سفید يك رنگ عرضی و گذرا است،

و سیاه رنگ ابدی و ابدیت است ...»

و در ناسیونالیسم جدید عرب، می بینیم که مسلمان عرب مصری مجسمهء فرعون را - بیشتر برای دهن کجی به اسرائیل! - در قلب قاهره نصب می کند و سرود «خالد بن ولید» میسراید و حتی در کنگرهء علمی زبان شناسی در ترکیه، يك زبان شناس ترک برای اثبات این مطلب که «همهء تمدن های بشریت از ترکیه سرچشمه گرفته اند!» کشف میکند که «زبان مظهر تمدن انسان است و تمام زبانهای جهان از ترکی سرزده اند و تمام کلمات ترکی هم از لفظ ترکی «جون» بمعنای خورشید مشتق اند!»

اینگونه از ملت سخن گفتن، بیشتر روشنفکرانی را که به ارزشهای انسانی گرایش دارند و دارای جهان بینی گستردهء امروز اند،





# امروز ما

والعصر

ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان

شماره هشتم - چهارشنبه اول سنبله ۱۳۷۴ - ۲۳ اگست ۱۹۹۵ - ۲۸ ربیع الاول ۱۴۱۶ هـ ق

بنام خداوند آگاهی، آزادی و برابری

## «طرح روم» چه خواهد بود؟

**گذشته و توبیخ را هیچکسی کتمان کرده نمیتواند. ولی انتقاد از گذشته به عنوان اصل پیر نمودن خلاء ها و تبارز حسن نیت و زیربنای تعقل سیاسی برای «طرح روم» محسوب شده میتواند.**

آرمان نجات ملت از بن پست حقارت بار موجود و بقای انحصار حاکمیت فاشیستی در کابل، دو پدیده متضاد و آشتی ناپذیر اند. حفظ حیات فاشیزم کابل با قدرت نظامی و اقتصادی کشور های خارجی و فقدان مقاومت سازمان یافته ملت در یک جبهه متحد ملی، زیربنای تداوم ترازیدی و فاجعه ملی کشور را تشکیل میدهد. پرج بودن حاکمیت فاشیستی و بی ماهیت بودن این حاکمیت به عنوان یک قدرت مرکزی سیاسی ویا دولت، امریست که حتی حامیان فاشیزم کابل نیز بدان اعتقاد دارند. ولی بازم این حاکمیت میتواند بقا داشته باشد و کاربرد کلمه «دولت» برای فاشیزم سکتاریستی کابل، آب به دهن فاشیستان میاندازد.

چرا آرمان مسلم نجات ملت و کشور و بقای فاشیزم کابل به عنوان دو پدیده متضاد و آشتی ناپذیر ادامه دارند؟ ناممکن است که بتوان ماهیت خصمانه حاکمیت موجود را در برابر حقوق و حضور اقشار ملت در کشور کتمان کرد. افواه سازی و اهانت های تبلیغاتی در برابر اقشار ملت و پلان های استحکام این حاکمیت به وسیله جنگ و خونریزی، افشاء کننده ماهیت و خواست یک اقلیت ناچیز بیسواد میباشد که جز جنگ، هیچگونه افتخاری را برای تثبیت حضور خویش در آغوش ملت ندارد.

محکومیت فاشیزم کابل در ذهن ملت، بیانگر نابودی مطلق این سیستم فاجعه انگیز ملی است. ولی بقای این سیستم در مدت چند سال، نابودی قام ارزشهای اجتماعی و ملی یک ملت را در بر داشته است. فروپاشی تمام نهاد های اجتماعی و سیاسی کشور صرفاً محصول اندیشه ها و عقده های فاشیستی بی است که جز افتخار «تصاحب قدرت بعد از ۲۵۰ سال» و تثبیت برتری و تبعیض نژادی، هیچ انگیزه دیگری برای توجیه موجودیت خونبار خویش ندارد. نکته قابل اهمیت این است که با وجود تمام عنییت ها و با وجود درک حقارت ملی یک ملت، چرا تا کنون اقدام برای ایجاد یک مقاومت سازمان یافته ملی در برابر فاشیزم کابل به عمل نیامده است؟

ص ۳۷

## صبارزه، زمینه استقلال است

ص ۲

## دولت رابلی-سرا، ثروایت ندارد

از ارشادات حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی

ص ۳

## اصول سیاسی ما...

ص ۴

## انگل خون برای خیانت

ص ۷

## هدیه یی در میلاد «نور»

ص ۱۳

## از «مخاطب های آشنا»

ص ۱۱

## ملیت، زاده، خودشناسی روحی و انسانی

ص ۱۹

## ... تنها نشسته ایم

ص ۱۶

## روز شمار حوادث در غرب کابل

ص ۲۰

## حیات تشیع درباری بر مسند نفاق اجتماعی

ص ۲۸

اگر شما شخصیت تاریخی و سیاسی داشته باشید، هیچگاهی زیر بار زور و ظلم نیروید و ذلت و تحقیر را تحمل نمی کنید. (رهبر شهید)

۲۸ دلو ۱۳۷۳ - پس از حمله شدید شب گذشته و مقاومت دلیرانه رزمندگان، امروز غرب کابل جان تازه گرفته و نگرانیهای مردم از تکرار فاجعه افشار برطرف گردیده بود. جمعی از موسفیدان قلعه وزیر، ساعت ۹ بجای قبل از ظهر به دیدار رهبر شهید آمدند تا ضمن تقدیر از مقاومت دیشب رزمندگان، آماده گئی کامل خود را برای سهم گیری در مدافعات بعدی اعلام دارند. این موسفیدان پيامی را از سوی مردم محل خویش تقدیم رهبر شهید نمودند که در آن آماده گئی دو صد نفر نیروی بسیجی مربوط اهالی مسجد سفید در امر دفاع و رفتن در خطوط مقدم جبهه اعلام شده و خواهان هدایت مقام رهبری گردیده بودند. همچنین جمعی دیگر از متنفذین نواحی ده قابل و دشت برچی، ضمن حضور در منزل رهبر شهید، آماده گئی خود را برای هرگونه فداکاری اعلام داشتند.

- ساعت ۱۱ قبل از ظهر، نظر به پیشنهاد یکمده از اعضای شورای مرکزی و موسفیدان محلات مختلف غرب کابل، قرار شد که هیأت تبلیغی بی مرکب از اعضای شورای مرکزی و مسؤولین ذریبط و مطلع حزب وحدت، به مساجد غرب کابل رفته و برای مردم اوضاع کنونی، موضعگیریهای حزب وحدت و نتایج مقاومت شب گذشته را تشریح نمایند. در جمع این هیأت شهید ابوزر، شهید اخلاصی، آقایان مقصودی، سعادت و چند تن دیگر از مسؤولین شامل بودند. مردم از محافل استقبال نیکی به عمل آوردند.

- منابع نزدیک به شورای نظار، شفاخانه های جمهوریت، و اردو و شاهدان عینی گزارش دادند که درحمله شب گذشته، شورای نظار و خائنین تشیع دربار متحمل تلفات سنگینی شده اند. رقم این تلفات در گزارشهای گوناگون بیشتر از پنجاه تن ذکر گردیده است.

یکی از مسؤولین قول اردوی حزب وحدت، پس از بررسی وضع جبهات گزارش کار خود را تقدیم رهبر شهید نمود. بر اساس این گزارش در جریان دفاع دیشب، دو تن از رزمندگان گان درساچه، کارته، چهار و سیلو شهید و چهار تن دیگر مجروح گردیده بودند.

- طبق مخابرات شورای نظار نیروهای حزب اسلامی که در کوتل لته بند خط دفاعی تشکیل داده بودند، بر مواضع شورای نظار حمله نموده و جنگ شدیدی میان آنها روی داد. نیروهای شورای نظار از مقامات بالایی شان در مرکز، خواهان حمله هوایی و بمباران مواضع حزب اسلامی شدند. در این مخابرات گفته میشد که نیروهای حزب اسلامی ساحات غند حسن کروخیل را تصرف کرده اند.

- گزارش مخابراتی از اوزگان خبر داد که آقایان موسوی و بیانی دو تن از مسؤولین حزب وحدت در منطقه سنگ تخت ولسوالی دایکندی به شهادت رسیده اند. در گزارش ادعا شد که با وجود نامشخص بودن قاتل، احتمال دست داشتن عمال تشیع دربار در این حادثه موجود است.

- شهید ابراهیمی که روز گذشته برای مذاکره با طالبان به چهارآسیاب رفته بود، گزارش چشمدید ها و نتایج مذاکرات خود را مفصلاً به اطلاع رهبر شهید رسانید. وی از قول استاد جعفر - یکی از

دوستان نزدیک آقای هاشمی در چهار آسیاب - گفت که نیروهایی که فعلاً به نام طالب داخل چهار آسیاب شده اند، مردمان بی نظم و نا آشنا با مسایل دیپلماتیک هستند. اینها فقط يك شعار را تکرار میکنند که «ما همه را خلع سلاح میکنیم» ولی حرفهای اصلی و تصمیم گیری های عمده مربوط کسان دیگری است که در عقب پرده هستند. استاد جعفر گفته است که روز گذشته يك نفر مولوی به نمایندگی از جمعیت آمده بود تا با اینها مذاکره کند ولی اینها، بخاطر آنکه وی را کوچک ساخته و نسبت به آمدنش بی اعتنائی خود را نشان دهند، صرفاً در همان روی سرک با او حرف زدند و در پاسخ تمام استدلال او فقط يك حرف را تکرار میکردند که «مولوی صاحب، دیگر گپ ها را نمی فهمیم، اسلحه تان را میدهند یا نه؟»

شهید ابراهیمی نیز از برخورد های سبک طالبان یاد آور شد و گفت: اگر کسان دیگری تصمیم گیرنده این طالب ها باشند، نمیدانم ولی کسانی که در روی صحنه هستند، صلاحیت هیچ کاری را ندارند. شهید ابراهیمی گفت: «طالبان ادعا دارند که نمایندگی اکبری، سیدهادی و سید فاضل نزد آنها آمده و لست اسلحه خود را تسلیم کرده اند و از من هم میخواستند که لست اسلحه حزب وحدت را باید تهیه کرده و در اختیار آنها قرار دهم. من برای آنها گفتم که اکبری وسیدهادی و سیدفاضل يك گروه افراد مسلح در آغوش شورای نظار اند، بعید از امکان نیست که بتوانند لست اسلحه خود را برای شما تقدیم کنند ولی حزب وحدت متعلق به يك مردم چند میلیونی است که همه مسلح اند، آیا امکان دارد که لست اسلحه چند میلیون انسان تهیه و برای شما تقدیم گردد؟ من برای طالبان گفتم که مشکل لست اسلحه نیست، اگر روی مسایل اساسی به فیصله برسیم، آنوقت مشکل اسلحه خود بخود رفع میشود...» شهید ابراهیمی افزود که با تمام این استدلال ها طالبان در ابتدا فقط همان يك حرف خود را تکرار میکردند، اما پس از مشوره با مسؤولین بالاتر خود، قرار گذاشتند که امروز هیأتی را در بازار دوغ آباد بفرستند تا مفصلاً صحبت و مذاکره شود.

- هیأت شش نفره طالبان به سرپرستی مولوی بهاجان بعد از ظهر روز جمعه ۷۳/۱۱/۲۸ در قرارگاه مشترك دوغ آباد آمدند تا با نماینده گان حزب وحدت و جنبش مذاکره کنند. در این مذاکره هیأت طالبان ضمن تأکید بر اهداف اعلام شده شان که عبارت از استقرار صلح و امنیت و برقراری حکومت اسلامی در افغانستان است، به نماینده گان حزب وحدت و جنبش اطمینان دادند که مذاکرات و تفاهات را ادامه داده و از هرگونه جنگی بر علیه غرب کابل جلوگیری خواهند کرد. آنها ضمناً بر امنیت راه دوغ آباد - چهار آسیاب تأکید کرده، از نماینده گان حزب وحدت تقاضا نمودند که مردم غرب کابل را به رفت و آمد در این مسیر تشویق نمایند تا وضعیت هرچه بیشتر عادی شود و مواد غذایی به غرب کابل انتقال یابد.

- محمود مستطیری نماینده خاص ملل متحد در امور افغانستان وارد کابل شد. او ادعا کرد که انتقال قدرت مطابق پلان اعلام شده اش در روز دو شنبه ۱۳۷۳/۱۲/۱ صورت خواهد گرفت و یا محض

اندکی به تعویق خواهد افتاد.

طبق گزارش بی بی سی و صدای امریکا، مستیری که در جمع خبرنگاران در مقر نماینده گي ملل متحد صحبت میکرد، گفت که فهرست اعضای شورای انتقال قدرت تکمیل نشده اما وی امیدوار است که به زودی آن را تکمیل کند. او اظهار امیدواری کرد که بتواند با گروه طالبان نیز مذاکره کرده و آنها را به اشتراک در پروسه صلح تشویق نماید.

از جمع هیأتی که در شورای انتقال قدرت عضویت دارند، فقط عده بی اندک با مستیری به کابل آمدند. صمد حامد که یکی از اعضای شورای انتقال قدرت بود، طی مصاحبه با بی بی سی علت نرفتن خود به کابل را توضیح داد، وی گفت که با وجود تغییر شرایط، اوضاع برای انتقال قدرت و استقرار امنیت مساعد نیست. وی علاوه کرد: «اندیشه من این است که در حقیقت ملل متحد به بازی های گروهی بین اطراف متخاصم گیر بیاید و خدا ناخواسته ناکام شود.» صمد حامد گفت که «فعلاً مرکز کابل در تصرف افراد جمعیت و شورای نظار و عده بی از اعضای حزب وطن کمونیست ها است و هیأتی که میرود در حقیقت در ساحه نفوذ آنها اقامت میکنند.»

- عزیز مراد سخنگوی دولت ربانی در پاسخ خبرنگار بی بی سی که از وی پرسید آیا مسعود حاضر خواهد شد که قدرت شهر را به طالبان یا نیروی دیگری واگذار کند، گفت: «مسأله تحویلهای کابل به شخص، جناح ویا گروه مطرح نیست، بلکه ما در تلاش آن هستیم که یک میکانیزم مناسب و معقول به میان آید که مورد توافق همه جناح ها باشد.»

عزیز مراد در مورد انگیزه و اهداف طالبان و نیز مواضع دولت کابل در برابر آنها گفت: «اهدافی را که طالبان عنوان کرده اند مبارزه با منکرات و مفساد، ما مواضع مشترک میدانیم و از دو سال به اینطرف هم مبارزه ما برسر همین مسایل جریان دارد. تنها به این نیرویی که تازه مطرح شده، پیشنهاد اساسی ما این است که از توطئه هایی که در سطح منطقه و خارج از افغانستان طرح میشود، بر حذر باشند و هم در تشخیص خود بکوشند.»

- رهبر شهید در مصاحبه با معصومه طرفه خبرنگار و نطق رادیو بی بی سی حمله دیشب شورای نظار، وضعیت فعلی کابل، طرح مستیری و مواضع حزب وحدت را توضیح داد. رهبر شهید پس از توضیح دلایل حمله ناکام شورای نظار، در مورد مذاکره حزب وحدت با طالبان گفت که «آنها فعلاً گفته اند که بر غرب کابل حمله نمیکند و صرفاً از دولت خواسته اند که میدان هوایی، مرکز و سایر نقاط استراتژیک شهر را تخلیه کند، طالبان گفته اند که پس از رفع این مسائل، در دوران تشکیل حکومت، شما هم باید اسلحه تان را تحویل دهید. ما طالبان را گفته ایم که اگر در حکومت و ساختار سیاسی آینده سهم مردم ما در نظر گرفته شود. آنوقت ماحرفی نداریم.»

خبرنگار پرسید که آیا مسعود یا نماینده های شان قبل از حمله با شما در تماس شده و از شما خواسته بودند که اسلحه و مناطق تحت کنترل تان را ترك کنید؟ یا بدون انتظار شما حمله خود را آغاز کردند؟ رهبر شهید در پاسخ گفت: «اینها میگفتند که شما این منطقه را به ما تحویل دهید. ما گفتیم که این حرف مفهوم ندارد که ما منطقه خود را به شما تحویل دهیم، چرا شما منطقه خود را به ما تحویل نغیدید؟ بعداً روزی گفتند که ما حمله میکنیم، ما گفتیم که خوب است، ما هم آماده دفاع هستیم.»

رهبر شهید در مورد انگیزه مسعود از این حمله گفت: «مسعود

میخواهد که در راه طرح سازمان ملل اغتشاشاتی را پیش بیاورد و جنگ را به راه اندازد. همچنین حزب اسلامی که مواضع خود را با فشار طلبه ها یا با توافق طلبه ها ترك کرد، این ها خیال میکردند که مامتکی به حزب اسلامی هستیم، اگر يك حمله بکنند، اینجا را میگیرند و یا حتی ممکن است با تهدید بگیرند. آنها اشتباه میکنند. حزب اسلامی فعلاً در منطقه سروبی و لته بند درگیری دارد و امروز این درگیری شان شدید هم بود. طلبه ها هم آمده اند که شهر را تصرف کنند. آنها تا کنون هیچ يك از رقبای خود را از میدان بیرون نکرده و رقبای دیگری هم در مقابل شان هست و هیچکدام پیروزی بی ندارند. آنها مجبورند که تسلیم خواسته عمومی مردم شوند تا يك حکومت همه جانبه تشکیل شود.»

- رادیو دری صدای امریکا ضمن يك گزارش تبلیغی صبح ۷۳/۱۱/۲۸ گفت: «ارتش طالبان نیروهای گلبدین حکمتیار را در هم شکسته و تا نه کیلومتری پایتخت پیشروی کرده است. واگذاری مواضع نیروهای ربانی در سه منطقه در حومه، جنونی کابل به ارتش طالبان، بر نتایج گفتگو های صلح اثر خواهد گذاشت. نیروی طالبان برای نخستین بار در اواخر سال گذشته، با بیست و پنج هزار مرد جنگی، دو صد تانک و ده فروند هوا پیمای جنگنده در صحنه سیاسی افغانستان ظاهر شد... طالبان تعهد کرده اند که تمام جناح های متخاصم را خلع سلاح کرده و آقای حکمتیار و آقای ربانی را به سبب نقش شان در جنگ داخلی افغانستان که طی سه سال اخیر هزاران نفر تلفات داشته، به محاکمه بکشند.»

- وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران ضمن احضار کاردار سفارت ربانی، نسبت به آنچه که آن را «کشتار بیرحمانه شیعیان در غرب کابل» خواند، شدیداً بر دولت ربانی اعتراض کرد و هوشدار داد که در صورت ادامه این کشتار، ایران بی تفاوت نخواهد ماند. منظور دولت ایران از این «کشتار بیرحمانه شیعیان» ظاهراً همان حمله ناکام فاشیسم کابل و تشیع دریاری بود که شب گذشته بر مواضع حزب وحدت در ساحات پل گذرگاه، دهمزنگ، پوهنتون و سیلو انجام شد و فاشیسم و همدستانش نه تنها که موفقیتی نداشتند بلکه با دادن تلفات سنگین وادار به عقب نشینی گردیدند. درست در زمانی که طالبان پشت دروازه های کابل انتظار حمله نهایی خود را میکشیدند، اعلامیه وزارت خارجه ایران پرده از سیاست تازه بی بر میداشت که دولت جمهوری اسلامی در قبال حوادث افغانستان و بویژه در رابطه با حزب وحدت اتخاذ کرده بود. نکته جالب و قابل دقت آن بود که در جریان جنگهای خونین پس از بیست و سوم سنبله که فاشیسم سنگین ترین حملات هوایی و زمینی خود را علیه غرب کابل انجام داد و از یب خوشه بی و اراگان استفاده کرد و در مدت ۵۵ روز چندین هزار انسان بی دفاع را به خاک و خون کشید، دولت ایران نه تنها اعتراض نکرد بلکه روابط گرم و صمیمی با فاشیسم کابل برقرار و حزب وحدت را تحت فشار شدید قرار داد. اما اکنون که يك حمله نه چندان وحشیانه آنها در خطوط مقدم جبهه انجام و مجموعه تلفات و زخمی آن از شش هفت نفر تجاوز نمیکرد، چرا اسم «کشتار بیرحمانه» بر آن گذاشته شد و چرا ایران تا این سرحد ابراز نگرانی نمود؟

- سیاف در واکنش شدید نسبت به اعتراض وزارت خارجه ایران، آن را مداخله صریح و مستقیم در امور داخلی افغانستان خواند و گفت که اگر بنا باشد ایران نسبت به وضع شیعیان افغانستان خود را صاحب صلاحیت بدانند، ما هم از حقوق سنی های ایران دفاع میکنیم و به خود حق میدهیم که بر دولت ایران اعتراض کنیم!

همچنین رادیو های امریکا و بی بی سی پس از يك دوره نسبتاً طولانی، دو باره پسوند «هوادار ایران» و «وابسته به ایران» را به دنبال اسم حزب وحدت اسلامی علاوه کردند. (ادامه دارد)



**قمبر، سبب اول قربانی شدن خط سوم در حزب حرکت اسلامی است. سرنوشت قمبر، سرنوشت فردیست که محسنی و سیدجاوید و سیدانوری آرزو دارند آن را بر سرنوشت اجتماع هزاره تعمیم دهند. خصوصیت در برابر قمبر و آقای مدبر خصوصیت در برابر مدافع و مغز آگاه جامعه هزاره است.**

این واقعیت است که محسنی صرف در برابر هزاره جنگ کرده است و تازمانی که فاشیزم بر قلب سیاست کشور حاکم باشد، ناگفته پیداست که در باور های تبعیضی و عظمت طلبی نژادی فاشیزم، انسانیت و خون هزاره، دامن محسنی ها را رنگین نمیتواند. به همین خاطر است که با صراحت گفته میتوانیم که هر گروپ مصلح که محسنی یک عضو آن را تشکیل دهد، آن گروپ اندیشه و باور هایش بر مبنای تبعیض نژادی استوار است، ورنه، در محکمه اندیشه های انسانی و عدالت خواهی، محسنی و محسنی ها، در اولین فرصت به نام ملت تیرباران خواهند شد و این محکمه، کشتار دسته جمعی هزاره ها در افشار و چنداول و غرب کابل، و نقش محسنی را به عنوان «مارمیان آستین» و مهیا کننده زمینه مذهبی قتل عام و نابودی یک قشر ملت، به عنوان سند محکومیت محسنی ها، در دست خواهد داشت.

سیاستهایی که فاقد اندیشه انسانی و برابری و برادری انسانها باشند، در اولین فرصت، همگام و پشتیبان محسنی ها میشوند. مطرح کردن محسنی به عنوان یک شخصیت مصلح و بیطرف، صرفاً سیاست دیگریست که بازهم فقدان حق یک قشر ملت را در حاکمیت سیاسی حفظ مینماید. دو چهره متضاد محسنی، بیانگر تمام سیاستهای عقب پرده ایست که بازهم به جهت بیعدالتی سیاسی و اجتماعی در افغانستان تلاش دارد. ورنه چگونه ممکن است که محسنی برای هر طرح جدید سیاسی قابل پذیرش است؟! آیا هنوز هم مغز سیاسی این ملت آنقدر عقب مانده است که نداند که بزرگ ساختن محسنی ها در جامعه هزاره، صرفاً برای چپاول کردن حقوق سیاسی جامعه هزاره است؟ ورنه چگونه امکان دارد که شخصیتی که کشتار دسته جمعی هزاره ها را لیبیک گفته است، بازهم در چهره مصلح قابل پذیرش است؟ آیا هنوز هم مغز و آگاهی سیاسی هزاره را آنقدر کوچک و عقب مانده فکر میکنند که نقش سیاسی و مذهبی شیعه های دریاری غیر هزاره را در جامعه خویش درک نمیکند؟ آیا موجودیت محسنی ها در جامعه هزاره، صرفاً برای پیروزی سیاست انحصاری با تحمیل مذهبی در جامعه هزاره نیست؟ آیا در طول تاریخ سیاسی ملت افغانستان، تا کنون کسی را به نام مذهب در دستگاه سیاسی حق داده اند؟ آیا مطرح کردن «حق شیعه» ها، بیانگر سیاست پذیرش محسنی ها برای چپاول حق هزاره ها نیست؟ بر مبنای همین دلایل است که موجودیت محسنی ها و سیدجاوید ها، به عنوان حامیان حق سیاسی هزاره، بزرگترین معیار برای شناخت ماهیت غیر عادلانه و انحصاری حکومتهای آینده خواهد بود.

تشکیل حاکمیتهای سیاسی برای ملت هایی که مرکب از اقشار مختلف است، هیچگاهی بر مبنای مذهب صورت نگرفته است. هیچکس تاکنون برای حق سیاسی برادران ازبک، ترمینولوژی «حق سنی های ازبک» را به کار نبرده است. ملیتهای افغانستان هر کدام از لحاظ مذهبی به فرقه های مختلف تقسیم شده اند: ملیت برادر تاجک، از مذاهب تسنن، تشیع و شیعه اسماعیلی مرکب است. بخش اعظم برادران تاجک اسماعیلی در بدخشان و نواحی مرزی آن سکونت دارند. محسنی ها و اکبری ها به علت گرایشات نژادی مشترک خویش با

مسعود است که در جوار فاشیزم او، خون هزاره را میریزانند. ملیت هزاره از مذاهب تسنن، تشیع و شیعه اسماعیلی ترکیب شده است. ملیت برادر پشتون نیز از مذاهب تسنن و تشیع تشکیل شده است. اگر قرار باشد که بعداً هر ملیت را از لحاظ مذهبی به اکثریت و اقلیت تقسیم بندی کنیم، آیا بزرگترین فاجعه را از لحاظ تشتت سیاسی و اجتماعی در درون ملت ایجاد نکرده ایم؟ وقتی هیچ ملیت برادر، حق سیاسیش با مذهبش عنوان نمیشود، چرا حق سیاسی هزاره ها به عنوان مذهب مطرح میگردد؟ اگر این کار سیاست آگاهانه در برابر جامعه هزاره نیست، با کدام دلیل میتوان پذیرفت که منطق و شناخت حاکمیت سیاسی اینقدر کوچک و ضعیف است که تا هنوز به خدعه و نیرنگ شخصیتهای شیعه غیر هزاره چون محسنی و اکبری و سیدفاضل و سیدجاوید پی نبرده است و اینان را به عنوان دوستان جامعه هزاره، مثل حق سیاسی و اجتماعی هزاره قرار داده اند؟ وقتی حاکمیت سیاسی اینقدر بی خبر از ترکیب اجتماعی و مذهبی اقشار ملت خویش باشد، بهتر است که بارش را ببندد و بگذارد که زمینه ایجاد حاکمیتی مساعد گردد که حداقل واقف باشد که محسنی که در طول عمرش، حتی برای یک ثانیه در جامعه هزاره و هزاره جات نبوده است، نمیتواند مشکل اجتماعی هزاره را درک کند و نمیتواند نماینده سیاسی محروم ترین انسان جامعه در حاکمیت سیاسی کشور باشد. حاکمیتی که نداند که مذهب مشترک در افغانستان، هیچگونه سرنوشت مشترک اجتماعی و سیاسی برای اقشار ملت آن نداشته است، بهتر است که نابود شود و جنگ کنونی نیز برای ایجاد حاکمیتی است که برای هزاره اعلان دارد که برادر، محسنی ها و سیدفاضل ها، طفیلی های جامعه شما بوده اند و اینها دیگر نقش مذهبی و سیاسی شان برای غارت هستی اجتماعی و سیاسی هزاره در حاکمیت سیاسی به پایان رسیده است. و تو ای هزاره، تنها شیعه نیستی که حق مذهبی ات را وسیله چند پارچه گی مردم قرار دهیم.

دو چهره مصلح و سفاک محسنی برای اقشار ملت اگر صرفاً تزویر شخصیت یک شیخ دلال مذهب را نشان میدهد، برای هزاره این دو چهره متضاد یک شخص، بیانگر موجودیت و دوام سیاستی است که میخواهد عدالت اجتماعی و سیاسی را در افغانستان نقض کند. در هر طرح سیاسی بی که محسنی جا دارد، در آن طرح جای هزاره خالی است. در هر حکومتی که محسنی و سیدجاوید و اکبری به عنوان حضور شیعه ها موجود اند، آن حکومت از جای خالی هزاره رنج میبرد و هیچکسی نمیتواند ادعا کند که در افغانستان تفاهم ملی، خوشبختی انسان جامعه را به بار آورده است. حکومت آینده باید بداند که دیگر باروپوش مذهب، حق سیاسی هزاره را هیچکسی برای شیعه غیر هزاره تخصیص داده نمیتواند.

تصمیم و اراده محسنی برای انتخاب این دو چهره متضاد هیچ نقشی ندارد. چهره مصلح و سفاک محسنی بیانگر سیاستی است که محسنی را به عنوان سیاستمدار مزدور، به نفع خود و سفاک، برای جامعه هزاره نگهمیدارد. پرچانه گی و پررویی آیت الله محسنی، از تجارب و اطمینانش از پشتیبانی حاکمیت، از زمان شیخ محمدآصف



## محسنی، هر باری که بر سر سفره ات نشستی، دو چیز را فراموش نکن: یکی شکم گرسنه، طفل آن جوانی پیروت را که با برچه سوراخ سوراخ کرده بودند و دیگر، پارچه های گوشت و هستی هزاره را که در هر لقمه، نانت به دهانت میگذاری.

کندهاری در شخصیتش رشد کرده است. محسنی واقف است که چهرهء مصلاح اش ابداع سیاست انحصاری است و چهرهء سفاکش برای هزاره، تطبیق و پیروزی این سیاست در جامعهء هزاره است. محسنی مطمئن است که هیچکسی از دستگاه سیاسی و حاکمیت برایش نخواهد گفت که عصر خیانت و مزدوری محسنی برای نابودی شخصیت اجتماعی و سیاسی هزاره از طریق مذهب تشیع دریاری، به پایان رسیده است، و هیچکسی نهیب نخواهد زد که «گم شوای شیخ بی ایمان و مزدور، برو خود را گم کن که دیگر انسانیت و عدالت، به این عبا و قبا و لکه های جبینت ننگ دارند. برو که دیگر زمان تحقیق ملت ها گذشته است و عدالت نقطهء آغاز برادری و تکامل اجتماعی در این کشور است. برو ای انگل خون برای خیانت به هزاره و مذهب، برو که دیگر عصر خفاش و شب شکسته است و بگذار که هزاره، با شخصیت خودش مثل درد ها و نیاز مندیهای اجتماعی، سیاسی و مذهبی باشد. دیگر سیاستی حاکم شده است که به چهره های خیر خواه و سفاک تو ضرورت ندارد. سیاست جدید، دشمن انسان نیست که به نقش محسنی ها تکیه کند. این سیاست دشمن حق و عدالت نیست که به محسنی ضرورت داشته باشد. سیاست جدید برای انسان است و درد انسان را کسی میداند که از متن زنده گی، رنجها و عقده های اجتماعش بر خاسته باشد. دیگر تمثیل درد هزاره به محسنی ها سپرده نخواهد شد که از بستر عیش و شهوت بر میخیزند و با فتوای مذهبی، باطل و مسعود و سیاف را حمایت میکنند. پیام حق هزاره را کسی به حاکمیت سیاسی خواهد سپرد که نقش ریسمان و مشک و سیاهی گلخن و وزن تینگ را بر تن و فرقه احساس کند. صاحب این پیام کسی خواهد بود که هستی «هزاره» بوی ماهی خام، تاریخ پر ادبار اجتماعیش باشد. دیگر محسنی نوحه سرای مرگ خود و نقش و موقف جاسوسیش در جامعه باشد، نه حامی دروغین و مکار در جامعهء هزاره؛ چون سیاست جدید، بر مبنای انسانیت استوار است و سیاست تبعیض نژادی و حاکمیت یک نژاد بر نژاد دیگر بود که به محسنی ها ضرورت داشت. سیاست جدید میخواهد که انسانیت و عدالت اجتماعی و سیاسی، افتخار صحبت هر فرد ملت در برابر دیگران باشد. دیگر سیاستی مرده است که شخصیت ملی افراد خویش را در ذهن بیگانه تا سطح «انسان فاقد شعور و عقل» نزول دهد. آن سیاست بود که برای موجودیتش محسنی را به شخصیت سیاسی ملت تبدیل کرده بود. و اکنون، تو ای شیخ جاسوس و تو ای مهرهء تطبیق بیعدالتی و تحمیق در درون ملت، برو که دیگر سیاست و عدالت و انسان، تحمل ریزش خون هزاره را از ریش و عبا و دستانت ندارد. برو که دیگر این ملت، برای خونریزی درجامعهء هزاره، به فتوا و چهرهء مصلاح تو ضرورت ندارد. برو ای شیخ بی رحم که سیاهی ضمیرت، عجب بر جبینت نقش بسته است!»

تضاد محسنی با سیدجاوید و سیدهادی، صرفاً برای نفوذ مذهبی در جامعهء هزاره است. و روشن است که این نفوذ مذهبی، صرفاً برای پایه گذاری نهاد ها و سنتهای مذهبی و اجتماعی است که جامعهء هزاره را فاقد تمام ارزشهای انسانی و اجتماعی نماید. پس میتوان گفت که جنگ محسنی و سیدجاوید و سیدانوری، جنگ حفظ هستی شان در جامعهء هزاره است. و آنچه تفاوت این چهره های متضاد با اهداف متضاد و هستی متضاد را برای جامعهء هزاره از بین برده است، سرنوشت واحد است که هر دو جناح برای هزاره ایجاد میکنند؛ یعنی رقابت آشتی ناپذیر این دو جناح، از یک جهت باعث خوش خدمتی اینان برای پادارشان و از جهت دیگر بزرگ شدن وسعت تراژیدی برای جامعهء هزاره است. زیرا هرچه اینان برای حاکمیت سیاسی صادقانه عمل کنند به همان اندازه باید درجهء خصومت و خیانت را در برابر جامعهء هزاره بلند بپزند.

دست آورد رقابت این دو جناح در هردو شاخهء تشیع دریاری در احزاب حرکت و وحدت، ترازویی است که در یک پله آن صداقت و در پلهء دیگر آن خیانت قرار دارد. پلهء صداقت، برای حاکمیت سیاسی و پلهء خیانت برای جامعهء هزاره است. هر قدر که وزن صداقت برای حاکمیت سیاسی زیاد شود به همان اندازه از وزن صداقت در برابر جامعهء هزاره کاسته میشود و در نتیجه، هزاره وزن شخصیت اجتماعی خویش را ازدست میدهد و شخصیتهای سیاسی دشمن ملت ها در چوکات حکومت بر سرنوشت مردمشان حاکم میشوند. برای محسنی ها و سیدجاوید و سیدانوری ها، این معادله نفع مضاعف یادوگانه را به وجود میآورد. از یکطرف صاحب شخصیت سیاسی در دربار شده و اعتماد حاکمیت را به خود جلب میکنند و از طرف دیگر، هرچه جامعهء هزاره فاقد شخصیت سیاسی و اجتماعی شود، به همان اندازه نظام برده گی مذهبی این آقایان به نفع تحکیم نظام برده گی اجتماعی در جامعهء هزاره تقویت میشود. رقابت این دو جناح تشیع دریاری، جنگ نفوذ در دربار و جنگ نفوذ در جامعهء هزاره است. وسیلهء پیروزی برای این هدف، صداقت برای دربار و خیانت در برابر جامعهء هزاره است.

مسلم است که محسنی در این رقابت با سیدانوری و سیدجاوید

رهبیت محسنی، بطن چندگانه گی عمل :

رهبیت محسنی به عروسک بازی اطفال میماند که هم داماد عروسک است و هم عروس، و گرداننده گان هم چند طفلی که بعد از ختم عروسی، هیچکدام آن شهادت از دست دادن مالش را ندارد. ولی محسنی و سیدجاوید و سیدانوری، عروسک بازی را راه انداخته اند که نوشابهء رایگان محفل شان خون هزاره است و در جریان این جشن و محفل خون، هر تن آنها برای شکل خاص تصاحب حق هزاره، با

کادر های سیاسی جامعه ما باید فرزند تاریخ، سرنوشت و هویت ملی و اجتماعی هزاره باشند. اعضای يك حزب نباید برده گان گوش به فرمان رهبریتی باشند که عملاً جوار جامعه هزاره را ترك گفته اند و با طیاره و غول پیکر و راکت دشمنان «تشنه به خون هزاره» داخل هزاره جات میشوند.

در رهبری آقای محسنی، اگر از يك جهت خط محسنی ها وجود دارد، و از طرف دیگر خط سیدجاوید و سید انوری ها، خط سومی نیز وجود دارد که خط «صادق مدبر» و قمبر هاست؛ این خط سومی، صادق ترین اشخاص برای سرنوشت اجتماع خویش اند. مدبر و قمبر ها حیثیت اجتماعی و شخصیت سیاسی حزب «حرکت اسلامی» را در جامعه افغانستان تثبیت مینمایند. اگر محسنی و سیدجاوید خوب میدانند که چقدر برای شکست یکدیگر کار میکنند، اینرا نیز میدانند که باید در مقابل خط سوم حزب شان، متحدانه عمل کنند. چون وقتی سیدانوری و سیدجاوید و محسنی در شمال کابل باشند و طرح و توطئه علیه جامعه هزاره را بریزند، باید «مدبر» و «قمبر ها» در درون جامعه هزاره باشند. به قیمت صداقت و ایمان مدبر و قمبر هاست که محسنی و سیدجاوید و سیدانوری ارزش سیاسی و اجتماعی پیدا میکنند. چون خط سوم است که بیانگر حضور خط اول و دوم در جامعه هزاره است، خط اول و دوم تازمانی برای شخصیت های خط سوم اهمیت قایل اند که این شخصیتها کاملاً متکی بدانها باشند و سیاست خشی و بدون حساسیت را در جامعه هزاره تطبیق کنند. ولی به مجرد اینکه در این خط سوم، کسی برای جامعه و سرنوشت سیاسی و شخصیت اجتماعی هزاره بیاندیشد، فوراً یا نابود میشود یا در زندان می افتد و یا تجرید میشود.

قمبر چرا در زندان است؟ صادق مدبر چرا از طرف آقای محسنی کوچکترین حمایت سیاسی را به دست نمی آورد؟ چون قمبر قلب فاشیزم سیاف - مسعود را نشانه گرفته بود و نگذاشته بود که سرنوشت افشار بر هزاره های دشت برچی تکرار شود. چون آقای مدبر، به عنوان مردی برای جامعه و سرنوشت تاریخ هزاره، اولین بار که در شمال کابل اقامت گزید، متوجه شد که مزدوری سیدجاوید و سیدانوری برای مسعود چگونه سیاست قتل عام هزاره را در غرب کابل مساعد میسازد.

اگر آقای مدبر، مدافع سنگر و سیاست هزاره است، پس چگونه میتوان توقع داشت که محسنی و سیدجاوید و سیدانوری در مقابلش کینه نداشته باشند؟ اگر قمبر، قوماندان برای قدرت اجتماعی و سیاسی هزاره بود، پس چرا خاینان جامعه هزاره، او را در زندان نیاندازند و شدید ترین شکنجه را برای نابودی تدریجی اش به کار نگیرند؟

قمبر، سمبول قربانی شدن خط سوم در حزب «حرکت اسلامی» است. سرنوشت قمبر، سرنوشت فردیست که محسنی و سیدجاوید و سیدانوری، آرزودارند آنرا بر سرنوشت اجتماع هزاره تعمیم دهند. خصومت در برابر قمبر و آقای مدبر، خصومت در برابر مدافع و مغز آگاه جامعه هزاره است و تشیع درباری، دشمن تاریخی آگاهی و آگاهی دهنده برای جامعه هزاره است. سرنوشت خط سوم در حرکت اسلامی، سرنوشتی است که موقف اجتماعی و شخصیت هزاره را در جامعه تحت حاکمیت تشیع درباری نشان میدهد. یعنی هزاره صرفاً در چوکات مرز و پیرو، حق ادامه حیات را خواهد داشت. آقای صادق مدبر و قمبر ها، به عنوان فرزندان صادق در برابر جامعه هزاره، هیچگاهی برای محسنی ها و سیدجاوید و سیدانوری ها قابل پذیرش نیستند.

ولی آنچه مسلم است اینست که خط سوم در «حرکت اسلامی» میتواند ریشه های اجتماعی هر دو خط اول و دوم را نابود کند.

کاملاً شکست خواهد خورد. چون محسنی صرفاً شخصیتی است که در جریان جهاد نقش خیانت به جامعه هزاره برایش داده شد و قبل از آن، محسنی حتی يك لحظه هم نمیخواست که امامباره یا مرکز تجارت مذهبی را به خاطر هزاره و جامعه آن ترك گوید. اگر محسنی و محسنی زاده گان، يك فیصد با درد و تاریخ و انگیزه های جنگ روانی و نژادی در برابر جامعه هزاره آگاه میبودند، هیچگاهی نمی نوشتند «مغول زاده گان»؛ چون حد اقل این شرافت را، ولو برای ریا و تزویر، به رخ میکشیدند که هزاره را با نژادش تحقیر نمیکردند و یا سیاست کهنه شده «اولاد چنگیز و مغول» را چون شمشیر داموکلس بر فرق هزاره آویزان نمیکردند. در مقابل، سیدجاوید و سیدانوری از شرافت ریشه داری در جامعه هزاره برخوردارند که نسب مذهبی را پشتوانه تمام جنایات خویش قرار داده میتوانند و یا حداقل این حدیث خود ساخته را با خود دارند که «گناه شان را به روی پیغمبر ببخشیم و خوبی شان را از خودشان بدانیم»، اشرافیت مذهبی سیدجاوید و سیدانوری با پشتوانه تاریخ زیست آنان در جامعه هزاره مسلم است. حالانکه محسنی از ناحیه اول کندهار فرار میکند و بعد به رهبری تبدیل میشود که «تفت ناکرده جوش میآید» و قتل عام افشار و جنایات و آدمکشی غرب کابل را از طریق مقام رهبری چند ساله اش تایید میکند. سیدجاوید و سیدانوری همانقدر زمینه اجتماعی دارند که بیایند و با اشک و گریه و ماتم، ترحم هزاره را برانگیزانند و هزاره را متقاعد سازند که «غفو بهتر از انتقام است» ولی محسنی که تحمل يك شب اقامت را در هزاره جات ندارد، چگونه میتواند در پهلوی خانه یی جابگیرد که حد اقل صد سال است که از خون و هستی و اقتصاد هزاره آباد شده است و در جوار خانه هزاره پشتوانه تحمل مذهبی است که در بار و سنتهای فرتوت اجتماعی نیز مدافع آن است. محسنی تا سیدجاوید شود، باید حد اقل دوصد سال ریشه تحقیقی خویش را در جامعه هزاره بدواند.

بی جهت نیست که آقای ربانی سیدجاوید را برای سفیر امریکا در کابل، رهبر شیعه های افغانستان معرفی میدارد. بگذریم از اینکه آقای اکبری، دورتر از دیگران، با حقارت يك مزدور، ناظر این معرفی سیدجاوید برای سفیر امریکا باشد و بگذریم از اینکه اکبری، دریلند پروازهای نژاد گرایانه اش، بیشتر از سیدجاوید با مذهب تشیع درباری در جوار مسعود - ربانی قرار گرفت و برای به واقعیت تبدیل کردن خواب حاکمیت بر جامعه هزاره، تمام ارزشهای انسانی مذهبی تشیع را از قلب و ایمانش برون ساخت. و اما وقتی رقابت با سیدجاوید و سیدعالی مطرح باشد، اکبری و محسنی، چون دو زاییده و مهره سیاسی بیش نخواهند بود که صرف برای سیاستهای مقطعی و برای نفوذ فعلی شان در جامعه هزاره، برای خیانت در این جامعه، مورد توجه هستند. در سیاست ستراتیژیک و دراز مدت برای تحمیل مغز هزاره و غصب حقوق سیاسی و اجتماعی، صرف سیدجاوید ها و سیدعالی ها میتوانند که برای حاکمیتهای سیاسی مطرح باشند، چون این آقایان پایگاه اجتماعی در جامعه هزاره دارند و در پهلوی هر هزاره، خانه شان حقارت اجتماعی و فقر اجتماعی را به رخ هزاره میکشد. محسنی که هنوز هزاره جات را به نام «مناطق مرکزی» میشناسد، چگونه خواهد توانست که با سیدجاوید رقابت صداقت برای دربار را برای خیانت در جامعه هزاره به پیروزی رساند؟

بگذار که لشکر خانه اسلام آباد به گورستان خوابهای خاینانه محسنی در برابر جامعه هزاره تبدیل شود. بگذار اکبری، حقارت دربار را صوف برای جامعه خودش پیام ببود و بگذار سید انوری ها و سید عالمی ها اشراقیت مذهبی خویش را در طهارت خانه سیاف و ربانی تبرک نمایند.

و به تصمیمات شورای مرکزی احترام نگیرد .... اینکه در واقعیت، جنگ در برابر رهبری سیاسی هزاره هاست، حرف دیگر است. مثلاً رهبری حرکت اسلامی بهترین نمونه بی است که آقایان سید عالمی و سیدفاضل و اکبری میخواهند آنرا بر رهبری حزب وحدت نیز حاکم کنند. یعنی ارتش و مرید و پیرو، هزاره باشد و آقا و قوماندان و رهبر سید عالمی و سیدفاضل و سیدمصطفی کاظمی و اکبری باشند. به همین علت بود که انشعاب کردند و حزب دیگری را تشکیل دادند. و یا همین لحظه در درون همین شاخه های تشیع دریاری، جنگ بر سر رهبری هزاره جریان دارد. سید عالمی و سیدجاوید، هیچگاهی حاضر نیستند که محسنی و اکبری رهبر هزاره باشند و محسنی و اکبری تلاش دارند که این حق را به دست آرند. بناءً اگر این تضاد ها ادامه پیدا کند، با اطمینان که بازهم انشعاب دیگری به وجود خواهد آمد که محسنی ها و اکبری ها در یک حزب جمع شوند و سید عالمی و سیدفاضل و سیدجاوید و سیدمرتضوی ها در یک حزب دیگر انبار شوند ... و طبیعی است که اگر هزاره فاقد شعور سیاسی و اجتماعی باشد، بر اساس تحقیق مذهبی به ارتش این احزاب تبدیل خواهد شد و برای رهبری سیدفاضل و یا رهبری محسنی و اکبری بر جامعه هزاره، جوان هزاره یکدیگر را در سنگر خواهد کشت که جز پیروزی برای آقایان و شکست اسارت بار برای جامعه هزاره چیز دیگری رابه بار نخواهد آورد.

اینجا باز هم سوالی مطرح میگردد که اگر سید عالمی و سیدفاضل و سیدمصطفی و اکبری برای رهبری و اسارت جامعه هزاره، انشعابی را بر حزب وحدت تحمیل میکنند، آیا هزاره نمیتواند که برای آزادی و شکستاندن اسارت جامعه اش رهبریت هزاره، حزیش را ایجاد کند؟ وقتی محسنی با دنیای کینه و خصومت میرود پهلوی سیدفاضل و برای نابودی رهبریت سیاسی در جامعه هزاره با هم کنار می آیند، آیا هزاره نمیتواند که برای تعیین سرنوشت و تاریخش اتحاد سیاسی خویش را با ستراتیژی مشترک مبارزاتی ایجاد کند؟

پدیده پذیرفته شده در تشکل و اضمحلال احزاب سیاسی، نیازمندیهای مبهم هر عصر است که باید احزاب سیاسی مرامنامه خویش را مطابق آن عیار سازند. تغییر نام احزاب و شکستاندن تشکیلات کهنه به مفهوم از میان رفتن مقاومت و یا خموش شدن آرمان آزادیخواهی در ذهن افراد جوامع نیست. تغذیه تشکیلات سیاسی متکی به متن جامعه است. سیدفاضل و محسنی که سیاست تحمیل هزاره و نابودی رهبری سیاسی هزاره را صرفاً برای تصاحب متن جامعه هزاره به کار میگیرند، غافل از این اند که پشتوانه رهبریت سیاسی یک جامعه متن اجتماع و آگاهی توده هاست. درست است که آقای محسنی و سیدفاضل ها برای کشتن همین آگاهی و آرمان در جامعه هزاره است که هر بار در تاریخ، اتکاً به قتل عام جامعه هزاره مینمایند، ولی ذهن های ارجحی غافل از این اند که زمان و تکامل دو پدیده بی اند که برخلاف نیروی مرگ آفرین حمایت کننده محسنی ها و سید عالمی ها، آگاهی و آرمان را در ذهن اجتماع به وجود می آورند. فلسفه تبعیض نژادی در افریقای جنوبی، بالاخره ناگزیر میشود که رهبریت سیاسی یک سیاهپوست را در آن کشور مشروعیت قانونی بدهد. چون سیاست مرگ و خون و زندان، تازمانی میتواند در جامعه بی مؤثر واقع شود که مراجع آگاهی دهنده محدود

پیروزی محسنی و سید جاوید و سیدانوری تا زمان نیست که صداقت خط سوم را در برابر خویش داشته باشند. ولی در فردای مجزاشدن خط سوم از جوار محسنی و سیدجاوید، دیگر هیچ قدرت سیاسی در دنیا وجود نخواهد داشت که برای تعیین سرنوشت هزاره در کشور، با دشمنان هزاره حرف بزنند و آنان را به عنوان نماینده گان اجتماعی هزاره معرفی دارند. ممکن است نه حاکمیت های سیاسی در درون جامعه هزاره خاین را جستجو کنند ولی در آن صورت بازهم ناگزیر خواهند بود که با هزاره خاین طرف باشند، ولی موجودیت محسنی ها و سیدجاوید ها به عنوان رهبران «شیعه ها» زمینه یی را مساعد میسازد که دیگر کسی در افغانستان نام هزاره را نگیرد و هزاره بودن و یا هزاره گفتن به مثابه نقض معیار اخلاقی و انسانی در یک جامعه پذیرفته شود. موجودیت محسنی ها و سیدجاوید ها، به قیمت عدم موجودیت هزاره تمام میشود. اینست که باید هر فرد آگاه و عدالت پسند کشور آنرا بداند و این معیار را هیچگاهی فراموش نکند که در حکومتی که محسنی ها و جاوید ها و سیدفاضل ها و اکبری ها به عنوان «حق شیعه» صاحب حقوق سیاسی و اجتماعی هزاره میشوند، آن حکومت جز فساد اجتماعی و جز تبعیض انسانی بر مبنای هیچ سیاست و اعتقاد دیگری استوار نیست. بر همین اساس است که نقش خط سوم در درون «حرکت اسلامی» قویتر و سنگین تر از هر فرد دیگر جامعه است. چون از برکت همین خط است که محسنی ها صلاحیت رهبر شدن را به دست آورده اند. و چرا خط سوم و خط دفاع از جامعه و انسان هزاره به وسیله نابودی محسنی ها و سیدجاوید ها تبدیل نشود؟ اگر محسنی و سیدانوری هزاره را در جامعه هزاره برای تجزیه و خصومت سیاسی و اجتماعی نشانه میگیرند، آیا هزاره نمیتواند که از زیر ویش محسنی، دستش را آذین گلوی محسنی ها نماید؟ چرا هزاره برای اولین بار در تاریخ مبارزات سیاسی خود، تاکتیک خود «آقایان» را بر ضد خود آقایان به کار نگیرد؟ اگر محسنی و سیدانوری برای از بین بردن شهید مشتاق از عقب وی شلیک میکنند، آیا هزاره نمیتواند که صرف از جوار آقایان دور برود و تجرید نمودن آنان را به وسیله مرگ شان تبدیل نماید؟

### تعدد احزاب در یک جامعه :

در جامعه میلیونی، تعدد و یا چند گانه گی احزاب، امری کاملاً طبیعی بوده و هیچکسی نمیتواند که جلو تعدد احزاب را در همچون جامعه بگیرد. وقتی در درون یک حزب، چندین شاخه وجود دارد، مسلم است که جامعه نیز میتواند آستان چندین حزب باشد. ولی آنچه تعدد احزاب را در یک جامعه منطقی میسازد، تعهد در برابر سرنوشت و تاریخ مشترک تمام افراد جامعه است. یعنی هیچ حزبی نمیتواند که راه خلاف سرنوشت مردم خویش را ایجاد کند و باصادقانه در راهی گام نهد که کاملاً به بیراهه رفتن های سیاسی رهبری آن حزب پی برده باشد. انشعابات در درون احزاب، صرفاً برای جلوگیری از انحراف سیاسی و اجتماعی رهبری احزاب است. اکبری و سید فاضل و سید عالمی ... چرا انشعاب کردند و رفتند رهبری دیگری را به نام «حزب وحدت» ایجاد کردند؟ چون دلیل شان این بود که رهبر شهید، استبداد رأی و عقیده داشت و خلاف موازین اصولی حزب وحدت، که بدون رهبر باید باشد، القاب «دبیرکل»، «رهبر قبیله» ریسمان به دوشان ... برایش داده بود

باشند و نسلهای خرابیده را چون «خرمگس» مزاحمت نکنند. ولی زمانی که آگاهی اجتماعی يك نسل را به عنوان پیش قراول مبارزه خویش به دست می آورد، محسنی ها و اشرافیت مذهبی سیدعالمی، هیچگاهی نمیتوانند که با مرگ و خیانت و تزویر و مذهب تحمیق و دروغ، جلو رشد آگاهی اجتماعی را در جامعه هزاره بگیرند. اندیشه اجتماعی، آرمان تصاحب هویت اجتماعی و شخصیت اجتماعی عواملی اند که نطفه های اندیشه های سیاسی را در يك جامعه خلق میکنند. محسنی ها تازمانی پیروزاند که بتوانند تفکر و آرمان بازبایی هویت و شخصیت را در نطفه سرکوب نمایند، ولی وقتی این آرمان و تفکر به خواست اجتماعی و نیاز زنده گی يك نسل آگاه تبدیل شد، دیگر هیچ قدرت زمینی بی قادر بدان نخواهد بود که جلو شکست اسارت و حقارت اجتماعی توده های محروم را بگیرد. جنگ ارجحایی تشیع در باری در درون جامعه هزاره غافل از این است که رشد احزاب سیاسی در يك جامعه، بعد از مرحله درک نیاز مندی به آزادی و هویت انسانی در يك اجتماع شروع میشود. جوامع خفته، هیچگاهی بطن پرورش دهنده احزاب سیاسی نبوده اند و نخواهند بود. آنچه زمان و تاریخ مبارزات سیاسی تمام جوامع به ثبوت رسانیده، اینست که به مجرد عدم کار آیی يك حزب، فوراً تفکر سیاسی نسل، دست به تشکیلات جدید سازمانی زده و هیچگاهی آرمان و تفکر شخصیت بایی و هویت بایی اجتماعی، بدون رهبریت سیاسی باقی نمانده است.

تعدد و یا موجودیت چندین حزب در جامعه هزاره بیانگر آرمان شدید این جامعه به آزادی و عدالت اجتماعی و سیاسی در درون يك ملت است. رقابت های سیاسی احزاب، همیشه مهیا کننده رشد اندیشه سیاسی در جوامع بوده است. جامعه راكد و تك حزبی، جز مشابهت با يك تشکیلات نظامی «دستور و تائید» چیزی دیگری بوده نمیتواند. زنده بودن تحرك اجتماعی را گاهی تعدد احزاب، با پالیسی های مخالف سیاسی ضمانت میکند.

ولی آنچه در درون جامعه تعدد احزاب را به فاجعه و جنگ اجتماعی برای هزاره تبدیل کرده است، موجودیت رهبریت سیاسی غیر هزاره است که هیچگونه تعهدی در برابر آرمان و سرنوشت و تاریخ جامعه هزاره ندارند. چون این شبکه مذهبی غیر هزاره از لحاظ نفوس به اندازه پشیزی هم در جامعه هزاره قابل ملاحظه نیست، ناگزیر است که برده گی سیاستها و قدرتهای نظامی بی را بپذیرد که قویاً بر مبنای سیاستهای غیر انسانی و ضد عدالت اجتماعی معتقد اند و حاکمیت سیاسی را جز تفوق طلبی و انحصار برای برتری يك قشر ملت بر قشر دیگر ملت نمیدانند. محسنی ها و سیدعالمی ها، هیچگاهی نمیتوانند که بدون قدرت نظامی حکومت و مذهب تحمیق، با دنیای کینه و دشمنی و چشم حقیر بین برای جامعه هزاره، بیايند و رهبری سیاسی هزاره را صاحب شوند. اول باید نیروی مقاومت هزاره را تا آخرین فرد از تیغ بکشند تا بعداً صاحب تفکر و مغز و جامعه هزاره شوند.

تراژیدی «حرکت اسلامی» همین است که رهبریش نه تنها هیچگونه تعهدی در برابر جامعه هزاره ندارد، بلکه بیشتر از هر خاین ملی دیگر، برای نابودی جامعه هزاره حاضر به معامله و سازش است. کادر های سیاسی هزاره این حزب باید قویاً متوجه باشند، که دشمنی محسنی با رهبری سیاسی جامعه هزاره شان صرفاً از طریق مذهب مشترك میتواند به پیروزی رسد. ورنه، کسی که در طول تاریخ سیاسی و مذهبی و زنده گی فردیش، يك بار هم شعار هزاره و محکومیت تاریخی و اجتماعی هزاره را نداده باشد، چطور میتواند حقارت اجتماعی و شخصیت به «تنگ» تبدیل شده هزاره را در جامعه بشکند؟ محسنی اگر هر چه باشد، صرف برای سرنوشت و منفعت قشر واجتماع خاص خودش است. ولی وقتی در جامعه هزاره

می آید، صرفاً چهره مزدور سیاست برای حاکم نمودن تبعیض و تفوق بر جامعه هزاره است. صد سال اخیر، و موضعگیریهای این چهره که گاهی مصلح است و گاهی سفاك، نشان میدهد که نقش اصلی این شخص در جامعه هزاره صرفاً مزده نابودی شخصیت ملی و هویت اجتماعی هزاره به بهای ریختن خونش در کشورش است.

از همین لحاظ است که تعدد و موجودیت منطقی چندگانه احزاب را در جامعه هزاره، صرفاً کادر های سیاسی و با درد هزاره در «حرکت اسلامی» به وجود آورده میتوانند. توقع تاریخ و توقع سرنوشت جامعه هزاره از هر کادر هزاره حزب «حرکت اسلامی» اینست که هرچه زودتر، ریشه های محسنی را از جامعه هزاره قطع نمایند و دیگر نگذارند که سیاست دشمن، با چهره مذهبی وابسته و خاین، در درون جامعه هزاره راه یابد. ضرورت ایجاد رهبری هزاره در «حرکت اسلامی»، مبرم ترین نیازمندی جامعه هزاره است.

اکنون روشن تر از روز، ضرورت همبسته گی کادر های سیاسی جامعه هزاره به اثبات رسیده است. این همبسته گی کادر ها صرفاً زمانی میتواند به عینیت تبدیل شود که دیگر محسنی ها و سید جاوید ها و اکبری ها و سیدفاضل ها ابتکار طرح سیاست را در جامعه هزاره از دست بدهند. اکنون بیشتر از هر وقت دیگر میتوانیم جنگ داخلی را در هزاره جات بررسی کنیم و ریشه های آن را دریابیم. آیا موجودیت و تفرقه کادر های سیاسی هزاره در احزاب ده گانه امر منطقی و خواست واقعی جامعه هزاره بوده است؟ آیا مغز های سیاسی يك جامعه را در چوکات تشکیلات سیاسی چند گانه به دشمنان طبیعی یکدیگر تبدیل کردن، دست بیگانه برای فروپاشی آگاهی در جامعه هزاره نبوده است؟ آیا اکنون که چهره محسنی و اکبری و سیدفاضل ها هویدا شده است، دیگر زمان آن فرا نرسیده است که کادر های سیاسی هزاره علایق حزبی خویش را به نفع سرنوشت اجتماع و تاریخ هزاره کنار بگذارند؟ آیا دیگر دفاع از «حرکت» و «سپاه» و «وحدت» «نصر» ... بی منطقی ترین حالت برای فروپاشی کادر های سیاسی جامعه هزاره نیست؟

کادر های سیاسی جامعه ما، باید فرزند تاریخ، سرنوشت و هویت ملی و اجتماعی خویش باشند. اعضای يك حزب نباید برده گان گوش به فرمان رهبریتی باشند که عملاً جوار جامعه هزاره را ترك گفته اند و با طیاره و غول پیکر و راکت دشمنان «تشنه به خون هزاره» داخل هزاره جات میشوند. آیا تاریخ بهتر ازین مصداق و آزمون را برای کادر های سیاسی جامعه ارایه خواهد داشت؟ آیا هنوز هم غرور و علایق حزبی باید زمینه نابودی جامعه و انسان ما را مساعد سازد؟ زمان میگردد، خود خواهی ها بیشتر از عمر خود خواه دوام کرده نمیتوانند، ولی جامعه و لو تحت اسارت نیز باشد، زنده خواهد ماند و نسل های آینده خویش را پیام خواهد داد که گذشته گان عرصه سیاست، باغرور و حب حزبی شان، جامعه اسیر، حقیر و برده را به تاریخ اجتماعی خویش سپردند.

امروز هر اقدام کادر سیاسی ما، سرنوشت تاریخ را تعیین میکند. اعتماد به محسنی ها و اکبری ها و سیدجاوید ها و سیدفاضل ها باید به تاریخ اشتباهات سیاسی و مذهبی سپرده شود. «طرح نو دراندازیم» که سرنوشت اجتماع آزاد و خوشبخت، آرمان سیاسی هرکادر سیاسی ما را تشکیل دهد.

بگذار که لنگرخانه اسلام آباد به گورستان خواب های خایانه محسنی در برابر جامعه هزاره تبدیل شود. بگذار اکبری، حقارت دربار را صرف برای جامعه خودش پیام ببرد و بگذار سیدانوری ها و سیدعالمی ها اشرافیت مذهبی خویش را در طهارت خانه سیاف و ربانی تبرک نمایند.

ما جامعه آزاد و صاحب شخصیت انسانی را خواهیم ساخت. بگذار این تعهد را به تاریخ و نسل های آینده خویش بسپاریم. پشتوان عدالت خداست. ما به خدا و عدالت او ایمان داریم. ■

تشتت اجتماعی، به عنوان يك واقعیت عینی، ریشه هایش در تاریخ روابط سیاسی و اجتماعی يك ملت نهفته است. عدم تحرك هماهنگ ملی در برابر فاشیزم کابل، ناشی از اندیشه هایی است که تا کنون هم، اعتقاد به ایجاد عدالت سیاسی و اجتماعی برای اقشار ملت ندارند. «طالبان» به عنوان يك جنبش تضمین «حاکمیت خدا بر زمین خدا» در اولین فرصت سیاه ترین کینه، تبعیضی و تفوق طلبی خویش را در برابر جامعه هزاره به اثبات رسانیدند. مسلم است که «وقتی خانه غریب را دزدیدند، پولدار هوشیار میشود». رشد جبهات جدید با مفکوره انحصاری، و لو بر ضد فاشیزم کابل نیز باشند، باز هم نوید دهنده مرگ عدالت اجتماعی در این کشور است؛ چون اهداف سیاسی برای انحصار مرکزیت سیاسی، اعتقاد اجتماعی را در درون يك ملت نابود میکند. با تأسف که تا کنون هیچ طرحی نتوانسته است که اعتماد اجتماعی را در روابط اقشار ملت تقویت کند. همه میدانند که تبعیض نژادی وجود دارد. همه میدانند که انحصار حاکمیت، یگانه قدرت برای حفظ امتیازات سیاسی و اجتماعی يك قشر است، ولی هیچکسی افشای آن را به عنوان اولین اقدام برای ایجاد اعتماد اجتماعی در متن ملت، مطرح نمیکند. برچیده شدن اعتماد اجتماعی از میان اقشار ملت به عنوان میراث تاریخیست که به دست داریم و بر مبنای عینیت و درد دیروز است که دلهره برای سرنوشت سیاسی فردا، درمعادلات سیاسی هر قشر ملت نهفته است و همین بی اعتمادی و عدم تحركات اصیل برای ایجاد عدالت سیاسی در کشور است که بقای فاشیزم مسعود را تضمین میکند.

«طرح روم»، به عنوان تازه ترین اقدام سیاسی، فاشیزم کابل را تا سرحد تبلیغات میتدل و بازاری و مسخره گی های سیاسی کشانید، ولی تا کنون این طرح، در چوکات اهداف پنهان و استراتژی خاص يك گروه باقی مانده است و هیچگونه نشانه بی را بروز نداده است که این طرح را به مثابه اقدام ایجاد کننده اعتماد اجتماعی برای ملت افغانستان معرفی دارد. سیاستها و شخصیهایی که ادعای آوردن عدالت و قانون را برای ملت دارند، هیچگاهی نباید پیوند فعالیتهای سیاسی خویش را از تاریخ سیاسی و حاکمیت های سیاسی گذشته کشور مجزا انگارند.

«طرح روم» را بیشتر از هر امر دیگر، تاریخ سیاسی و عدم عدالت سیاسی در گذشته کشور به خطر مواجه ساخته است. گذشته و تاریخ را هیچکسی کتمان کرده نمیتواند، ولی انتقاد از گذشته به عنوان اصل پر نمودن خلاء ها و تبارز حسن نیت و زیر بنای تعقل سیاسی برای «طرح روم» محسوب شده میتواند.

اقدامات سیاسی برای تغییر سرنوشت و آغاز صفحه نوین تاریخ برای ملت ها، هیچگاهی با سیاستهای توجیه کننده اشتباهات دیروز موفق شده نمیتوانند. فراموش نگردد که سیاستهای دیروز، در چوکات يك نظام مشخص سیاسی و اجتماعی، زیر بنای فقدان اعتماد اجتماعی کنونی اقشار ملت را تشکیل میدهد. اگر نظام های سیاسی گذشته، رکود سیاسی و اجتماعی را تقویت نمیکردند، رشد نفاق اجتماعی هیچگاهی به پشتوانه نیرومند برای بقای فاشیزم مسعود تبدیل نمیشد. فاشیزم کنونی در پایتخت، عکس العمل فاجعه انگیز عقده هایی است که مطلقاً به فقدان عدالت سیاسی در نظامهای گذشته پیوند دارد. خلاء کنونی «طرح روم» را سکوت در برابر نظام های غیر عادلانه سیاسی گذشته تشکیل میدهد. برای آنکه این طرح بتواند، حد اقل گام نخست برای تقویت اعتماد اجتماعی برای ملت محسوب گردد، باید از محدوده طرح خارج شده و در چوکات يك اصل مقاومت در برابر حالت موجود تبدیل شود. میرهن است که درد کنونی ملت افغانستان آنقدر ضعیف نیست که بتواند در چوکات طرحها و یا

خواست اشخاص رفع گردد. معضله کنونی کشور خواست اقشار ملت را در بر دارد که باید قبل از همه با ایجاد يك نظام سیاسی جدید، منجر به عدالت سیاسی در پایتخت کشور گردد. طرحهایی که صرفاً وعده ایجاد نظام عدالت سیاسی را بعد از تصاحب قدرت در کابل، برزبان میآورند، هیچگاهی موفق نگردیده، برعکس بیشتر از پیش منجر به مرگ اعتماد اجتماعی میگردد که این امر باز هم یگانه دلیل بقای رشد فاشیزم مسعود در کابل خواهد بود؛ جنبش «طالبان» مصداق خوبی برای این ادعا است.

برای ختم حالت موجود، باید قبل از همه برای ایجاد يك سیستم جدید سیاسی در کشور اندیشیده شود که قابل قبول برای تمام اقشار ملت باشد. ایجاد سیستم جدید باید ضمانت کننده، صادق برای اعتماد اجتماعی و سیاسی در درون ملت باشد. ایجاد سیستم جدید سیاسی است که هم مقاومت در برابر فاشیزم کابل را به شکل يك مقاومت ملی تبدیل میکند و هم شخصیت کنونی سیاسی فاشیزم کابل را در قالب «دولت»، از او میگیرد. با ایجاد نظام یا سیستم سیاسی قابل قبول برای تمام اقشار ملت، از يك طرف دلسوزی برای نجات ملت را از حالت صرفاً احساساتی به حالت عملی آن در آورده ایم و از طرف دیگر، ماهیت فاشیزم کابل را نیز افشاء نموده ایم که جز حاکمیت يك مشت مسلح بی فرهنگ، چیز دیگری نیست و صرفاً با تحریکات نژادی و اتنیکی است که میتواند چهره اش را باکابینه بازی و ریاست جمهوری و عزل و نصب کادر های فنی ملت، آرایش نماید.

ملت افغانستان نمیتواند این توهین بزرگ اجتماعی را فراموش کند که فعلاً سکتاریزم پنجشیری مسعود، قلب سیاست کشور را به میدان عقده گشایی ها، هوسرانیها و حکمروایی تفنگداران خویش تبدیل کرده است و آسایش و حکمروایی نظامی يك ولسوالی را به قیمت بی سرنوشتی سیاسی و اجتماعی تمام اقشار ملت ادامه میدهد. شکست این تاریخ اهانت بار برای ملت، صرفاً با ایجاد نظام متکی به عدالت سیاسی متصور است. بعد از ایجاد همچون نظام است که مقاومت در برابر فاشیزم کابل به مقاومت ملی تبدیل شده و تاریخ گواه خواهد بود که مسعود و ماشین نظامی اش با اولین حرکت ملت، در هسته مرکزیش دفن خواهد گردید.

## امروز ما

گرچه ما از دستبرد دشمنان افتاده ایم  
ما ز بهر جنگ از سر تا به پا آماده ایم  
در طریق بنده گی، روزی که بنهادیم پای  
بر خلاف نوع خواهی يك قدم ننهاده ایم  
افترای گر به ما بستند ارباب ریا  
پیش وجدان راستی با جبهه بگشاده ایم  
قلب ما تسخیر شد از مهر جمعی خود پرست  
آه از این بتها که ما در قلب خود جا داده ایم  
پیشه ما راستی، وین نا درستان حسود،  
در پی تنقید ما کاندر سیاست ساده ایم  
این اسیری تا به کی، ای ملت با دست و پای  
گر برای حفظ آزادی ز مادر زاده ایم  
«فرخی بزدی»



# حیات تشیع درباری بر مسند نفاق اجتماعی

## شب

۱- پامداد

شب

باگلولی خونین

خوانده ست

دیرگاه.

دریا

نشسته سرد

یک شاخه

در سیاهی جنگل

به سوی نور

فریاد می کشد.

## هجرت

...

مرگ من سفری نیست،

هجرتی است

از وطنی که دوست نمی داشتم

به خاطر مردمانش.

خود آیا از چه هنگام این چنین

آئین مردمی

از دست

بنهاده اید؟

پر پرواز ندارم

اما

دلی دارم وحسرت درناها

وبه هنگامی که مرغان مهاجر

در دریاچه ماهتاب

پارو می کشند،

خوشا رها کردن و رفتن؛

خوابی دیگر

به مردابی دیگر!

خوشا ماندابی دیگر

به ساحلی دیگر

به دریایی دیگر!

خوشا کشیدن، خوشا رهایی،

خوشا اگر نه رها زیستن، مردن به

رهایی!

آه، این پرنده

در این قفس تنگ

نمی خواند.

تجربه نشان داده است که فاشیسم کابل و تشیع درباری، بعد از هر شکست نظامی، با تمام قوا به جنگ تبلیغاتی بر علیه اقشار ملت پرداخته اند. بقای حاکمیت های انحصاری و طفیلی، از موجودیت نفاق اجتماعی تغذیه میکند. مسعود زمانی میتواند به عنوان جنگجوی روی صحنه و بانی سکتاریزم پنجشیری هرکاره در عقب پرده باقی بماند که تفاهم ملی را در کشور نابود کند. در این نظام فاشیستی، تاجیک باید خود را دشمن آشتی نا پذیر هزاره، ازبک و پشتون احساس کند و همچنان با جنگ های خونین با اقشار ملت، رهبریت این سکتاریزم را برای ملت برادر تاجیک به مثابه امر ضروری مطرح نماید. ماهیت انحصار فاشیستی و تاریخ سه سال اخیر در کشور، حوادث خونبار اجتماعی را برای ملت افغانستان ایجاد کرده است که زیر بنای تمامی آنها را سیاست های غیر بشری و نفاق افکنانه تشکیل میدهد. حاکمیت انحصاری کنونی، برای جلوگیری از ایجاد وحدت واقعی ملی و برای جلوگیری از ایجاد جبهه مشترک ملی در برابر خویش متوسل به سیاست هایی شده است که بیشتر از صد سال قبل، برای ایجاد نفاق اجتماعی در درون ملت توسط عاملین استعماری در کشور عملی گردیده است. کشتار جوانان ازبک و هزاره و بعداً دفن نمودن آنها در قبر دسته جمعی برای تحریک هزاره ها و ازبک ها بر علیه برادران پشتون، یکی از اقداماتی بود که برای منزوی ساختن ملت پشتون، به نفع حاکمیت انحصاری در درون ملت صورت گرفت.

چهره های تشیع درباری نیز که قویاً نظر به علایق مشترک نژادی و زبانی با مسعود، عمل می کنند، نقش نفاق افکنانه، خویش را بعد از شکست مرگبار در پامیان از سر گرفته اند و با توسل به تاریخ خونبار اجتماعی هزاره ها که توسط عبدالرحمن، به عنوان یک امیر پشتون ایجاد گردیده است، تبلیغات غیر انسانی و ضد ملی را بر علیه برادران پشتون در درون جامعه هزاره آغاز کرده اند. این کار صرفاً بخاطر تصور خائنه ایست که میخواهند ریشه گرایش مقاومت اجتماعی هزاره ها را به جانب حاکمیت فاشیستی کابل، تحت رهبری خودشان، مساعد سازند. این سیاست از یک جهت زمینه، تفاهم ملی را از میان برداشته و از جهت دیگر پایه های حاکمیت کنونی را از لحاظ نژادی بر جامعه هزاره مسلط میسازد. تفاهم ملی زمانی ایجاد شده می تواند که هر قشر ملت عناصر ایجادگر عظمت طلبی های غیر انسانی را در درون خویش افشاء نماید. ملت آزاد، صرفاً با صداقت روابط اجتماعی اقشار خویش است که شایسته گی زیست باهمی را بدست می آورد. تحریکات و تبلیغات خصمانه برای ایجاد و تقویت فضای دشمنی میان ملیتها، باعث میگردد که حالت موجود ادامه پیدا کند و عاملان نفاق اجتماعی، موجودیت خونبار نظامی خویش را با آن توجیه کنند.

چهره های تشیع درباری، در تبلیغات خویش، به عنوان عناصر مجزا از جامعه و نژاد هزاره دو جهت را نشانه می گیرند: یکی تحریک نمودن هزاره ها بر علیه برادران پشتون و دیگر، شریر و عصبانی جلوه دادن جامعه هزاره در پیشگاه ملت. با ایجاد دشمنی و کینه در ذهن هزاره ها و با شرور جلوه دادن هزاره در وجدان دیگران، هم نفاق اجتماعی را به وجود آورده اند و هم با منزوی کردن اجتماعی هزاره، بقای اشرافیت نژادی و مذهبی خویش را بر این جامعه از طریق قدرت حاکمیت های سیاسی تضمین مینمایند.

دروک سیاست های فاشیستی و مهره های مزدور آن، یگانه امکانی است که عقده های منفی مطرح شده در درون ملت را می کشاید. نابودی تفاهم ملی، محصول اقداماتی است که خیلی ها زیرکانه در عقب روابط اجتماعی توده ها عملی می گردند. انحصار سیاسی مجزا از خواست توده هاست. عقاید و باورهای امیر عبدالرحمن و ملا بورجان و مسعود و ربانی و سیاف در برابر اقشار ملت هیچگاهی مبین عقاید و باورهای ملت بوده نمیتوانند. سینه و آغوش ملت، مجزا از سیاست های عوامفریبانه غرض حفظ بقای انحصار سیاسی و اجتماعی است. بذر اندیشه های خصمانه در درون جامعه هزاره بوسیله شیعه های درباری هزاره ستیز صرفاً برای تقویت پایه های اجتماعی حاکمیت های فاشیستی است که قویاً با ماهیت تبعیض نژادی و انحصار سیاسی در کشور عمل مینمایند.

امروز ما

حساب بانکی:

Bank Alhabib Limited  
F.C Plaza Sonahri Masjid Road  
Peshawar Cantt.  
account No: 0011088-55

امروز ما

ازگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان  
P.O. Box 1073 University town Peshawar  
کیمت یک شماره: (۵) روپیه

حق الاشتراك شش ماهه:

پاکستان: (۱۰۰) روپیه  
امریکا و کانادا: (۸۰۰) دالر  
اروپا: (۷۰) دالر  
کشورهای آسیایی: (۵۰) دالر



# دعای بار و ره شهید



## مبارزه، زمینه است استقلال است

مصححه، رهبر شهید با خبرنگار فرانس پرس ۱۳۷۲/۹/۱۵ (بر گرفته از نامه خبری وحدت شماره ۲۲)

استقلال فراهم شود. این مسأله را کمونیست های ازبکستان و قزاقستان و دگر کشور های سابق اتحاد شوروی نیز می خواهند؛ درست است که آنها اسلام را نمی خواهند و بنیاد گرایان را هم نمی خواهند، ولی استقلال کشور های شان را می خواهند. اما در شرایط موجود که آنها از هیچ نگاهی مستقل نیستند باندوروی های شان صرفاً زمینه، مداخله، آمریکایی ها و روسها را فراهم میکنند و این به صلاح شان نیست و کشور شان را قلع می کنند و آنگاه کسی دیگری هم نیست که آنها را کمک کند.

آذربایجانی ها، فعلاً هر نوع آزادی خود را از روسها گرفته اند و یک نفر روسی را هم در کشور شان نگذاشته اند، یک حکومت ملی را هم برای خودشان به وجود آورده اند. ولی نتیجه آن این شد است که سه میلیون ارمنی، که هم روسها و هم آمریکایی با آنها را کمک می کنند، ۳۰ درصد خاک آذربایجان را اشغال کنند، و کسی هم به فریاد آنها نمی رسد.

کدام کشور اسلامی آماده است که بپاید و نیروهای مسلح آذربایجان را تقویت کند؟ کدام کشور اسلامی به اقتصاد آذربایجان کمک کرده است؟ کدام کشور اسلامی به فرهنگ آذربایجان کمک فرود است؟ از آنکه کمک می خواهند، برایشان کمک نمی کنند. از ایران کمک می خواهند برایشان کمک نمی رسانند. آنها مجبور می شوند بپاید از افغانستان کمک بخواهند، در حالیکه ایران با آنها همسایگی دارد، نفت دارد و امکانات دارد. ولی کسی به فریاد مردم آذربایجان گوش نمی دهد.

به این صورت، مبارزه تند به معنی تپا، کردن مردم است. باید شرایط عینی جامعه را در نظر گرفت. امروز، حکومت گرفتن یک مسئله است و حکومت را اداره کردن، مسئله دیگر. ما در افغانستان چهارده سال جهاد کردیم، و هشتاد درصد خاک کشور را در اختیار داشتیم، و تنها ۲۰ درصد خاک کشور، که در اختیار کمونیست ها بود، با این همه، فعلاً با یک فقر فکری مواجه هستیم و این در حالیکه که مردم ما از نگاه حفظ هویت ملی و مردمی خود در دنیا بی مانند است و فرهنگ بیگانه را کمتر می پذیرند. با آنهم می بینیم که تبلیغات کمونیست ها تا حدودی اثرش را گذاشته است. ولی، آنها، ۷۰ سال زیر تسلط کمونیست ها بوده اند، معلوم است که مشکلات شان به مراتب بیشتر از ما است.

فرانس پرس: نظر شما در رابطه با موضوع صلح اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین چیست؟

استاد مزاری: ما معتقدیم که خود فلسطینی ها باید تصمیم بگیرند. به ما ربطی ندارد اگر سازمان آزادی بخش فلسطین و مردم فلسطین موضوع صلح را بپذیرند، ما هم قبول داریم. چون که کاری برای آنها نمی توانیم حرفی هم نمی زنیم... ما معتقدیم که هر وقت برای مسلمانان کاری انجام دادیم، آن وقت حرف می زنیم و می گوئیم که موضع گیری شما این یکی خوب است، و آن یکی خوب نیست. ولی وقتی که نمی توانیم برای آنها کاری کنیم، حرف هم نمی زنیم.

فرانس پرس: بعضی از کشورهای غربی شما را بنیاد گرا می خوانند و برخی هم میانه رو، خود شما در این باره چه می گوئید؟

استاد مزاری: اگر بنیاد گرایان را به این معنی می دانند که کسی در امور داخلی کشورهای دیگر دخالت کند و یا باعث سرنگونی دولت های دیگر شود، ما بنیاد گرا نیستیم. من معتقد نیستم که امروز افغانستان در تاجیکستان، کشمیر و بوسنیا دخالت کرده و نیرو نفرستد، زیرا که خود ما بیشتر از هر کشوری گرفتاری داریم. بالاترین آواره، بالاترین مجروح و معلول جنگی، بالاترین شهید و بالاترین خرابیها را در همه دنیا، کشور ما متحمل شده است. اگر بنیاد گرایان را این گونه تحلیل می کنند، ما بنیاد گرا نیستیم. ولی اگر بنیاد گرایان به این معنی باشد که ما مسلمان هستیم و غیر از اسلام چیز دیگری را قبول نداریم، در این صورت ما بنیاد گرا هستیم. ما از این اسلام منکر نمی شویم. مردم ما و کشور ما اسلامی است. چهارده سال برای اسلام مبارزه کردیم و می خواهیم که اسلام را در افغانستان پیاده کنیم. بیشتر از این، تعبیر این موضوع به آنها تعلق دارد که چه می گویند.

فرانس پرس: در رابطه با تاجیکستان و جنبش مقاومت تاجیکها چه نظر دارید؟

استاد مزاری: برادران تاجیک ما زود حرکت کردند. چون که آنها مدت هفتاد سال در یک انزوی فرهنگی و سیاسی زندگی می کردند. اگر اول، کار فرهنگی و سیاسی صورت می گرفت بهتر از این بود تا اینکه به مبارزه مسلحانه کشانده شوند، آنها به محض آزادی، استقرار حکومت صد درصد اسلامی را می خواستند، و این، مطابق با شرایط تاجیکستان نبود. من با رهبران تاجیکستان صحبت کردم و گفتم که اگر شما می توانستید در همان زمان آزادی که در دوره «گرایان» به وجود آمده بود، مسجد و مدرسه را فعال می کردید، و این وضعیت را ادامه میدادید، بیشتر به نفع تان بود تا اینکه با تندروی برخورد کردید. تظاهرات و برکناری رئیس جمهور مسايل اضافی بود. زیرا که با این وضع نه آمریکایی ها شما را آرام خواهند گذاشت و نه روسها. موقعی که «نظر پاپوف» روی کار آمد موضعگیریهایی تند بود. به این شکل من به تند روی در ترکمنستان، ازبکستان، و قزاقستان نیز معتقد نیستم. چونکه، همین هایی که حالا روی کار هستند، اگر کمونیست هم هستند، باز حس ملی گرایان دارند. خود آنها می خواهند که از روسها جدا شوند. آنها را باید زمان داد تا تعدادی از روسها را در خدمت بگیرند، هم از نگاه صنعت، که از نگاه فرهنگ و اقتصاد. زیرا که روسها سازمان اجتماعی آنها را طوری ساخته اند که آنها نمی توانند به زودی مستقل شوند، در همین شرایط فعلی اگر آنها بگویند که ما استقلال صد درصد می خواهیم، معنایش اینست که کشور شان قلع شود.

... از این جهت من با تندروی موافق نیستم و معتقد هستم که مبارزه باید در شکل های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی صورت بگیرد، تا زمینه،

### شهید اسماعیل مبلغ:

در میان دو اتهام مغل گرایان و کفر کمونیستی که به وسیله دار و دسته، معلوم الحال اشاعه می یابد، تهمت نخستین خطرناکتر و زیان آورتر است. زیرا تهمت کفر هر چند موقعیت اجتماعی بعضی از جوانان را به مخاطره می اندازد، ولی عجبالتاً زیانهای سیاسی در پی ندارد. اما تهمت نخستین دارای خطرهای نابود کننده است. زیرا دولت به آسانی می تواند روشنفکران هزاره را که از طرف بلندگویان سیدگرایان به مغول گرایان متهم می شوند، به جرم نفاق افگنی ملی به حبس، زجر، شکنجه و حتی مرگ محکوم کند.

از جزوه «نژاد پرستی و تفرق طلبی از دیدگاه اسلام»

# حکومت ربانی - مسعود مشروعیت ندارد



یادداشت «امروز»

اخیراً جمعی از مهاجرین افغانی مقیم ایران، در مورد حکومت ربانی- مسعود، کمک و همکاری با این حکومت، و تکلیف پیروان امام جعفر صادق علیه السلام، از مرجع عالیقدر، حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی استفتاء نموده و از ایشان طالب ارشاد شده اند.

متن این استفتاء و ارشادات حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی به شرح ذیل میباشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی (مدظله)

- س۱- حکومت ربانی و مسعود مشروعیت دارد یا نه؟  
 ج۱- چون متکی به انتخابات و آراء ملت نیست، مشروعیت ندارد.
- س۲- کمک مالی و جانی به حکومت ربانی مشروعیت دارد یا نه؟  
 ج۲- مشروعیت ندارد.

س۳- در شرایط فعلی و وظیفه پیروان امام جعفر صادق (ع) چیست؟  
 ج۳- به مقتضای دستور آفریدگار جهان: (واعصموا بحبل الله جميعاً) وحدت و یکپارچگی شان واجب است، و هر گونه تشتت و تفرق و آله دست دیگران شدن جهت ریختن خون برادران شان موجب خسران دنیا و آخرت می باشد و انقاذ کشتی طوفان زده شان به جز به واسطه وحدت کلی امکان پذیر نیست. قربانعلی محقق کابلی

# اصول سیاسی ما ...



درست است که کشور های همسایه در دوران جهاد با ما همکاری کردند، چهارده سال مهاجرین ما را پذیرفتند، و با ما نیکی کردند، ولی هیچگاهی خیال نکنند که ما این نیکی را به این معنا قبول می کنیم که گویا آنها بر ما قیومیت دارند.

که تنها از حلقوم بلخی بیرون می آید و با این سخن بود که شانزده سال حبس و زندان را به خاطر اعتراض نسبت به نامطلوب بودن وضعیت موجود تحمل کرد تا ملت ما را برای راهی و آزادی و قیام آماده سازد.

و اما مناسبت دوم، مناسبت تجلیل از ششمین سالگرد حزب وحدت اسلامی است.

تأسیس حزب وحدت اسلامی بدون شك یکی از پدیده های مهم سیاسی سالهای اخیر در کشور ما بود. هفده سال قبل، زمانی که کشور ما از طرف اتحاد شوروی سابق مورد هجوم قرار گرفت و مردم اسلام، معتقدات، دیانت و افتخارات ملی خود را مواجه با خطر می دیدند، یکپارچه دست به قیام زدند و احزاب و سازمانهای سیاسی و مبارزاتی از نقاط مختلف کشور آغاز به جهاد و سازماندهی مقاومت کردند. در طول چهارده سال جهاد افغانستان، همانطوریکه تمام مردم در سنگر بودند و در جهاد سهم گرفتند، گزوه های سیاسی و جهادی نیز وارد عرصه شدند و درمیان همه مردم افغانستان، منجمله جامعه تشیع افغانستان، احزاب مختلفی شکل گرفت. باپخته شدن مبارزات اسلامی که انقلاب رویه پیروزی میرفت، سازمانهای شیعی افغانستان که از همدیگر شناخت پیدا کردند، در صدد شدند که در مرکز هزاره جات - بامیان باستانی - تشکیلات واحد سیاسی بی را به وجود آورند؛ تمام احزاب، تمام فرماندهانها و تمام مسئولین جمع شدند و در بامیان حزبی را تشکیل دادند که اسم آن را حزب وحدت اسلامی افغانستان گذاشتند. وقتیکه حزب وحدت اسلامی تشکیل شد، از آنجایی که تنها زبان واحد سیاسی مردم شیعه و مردم هزاره افغانستان بود، برسرراه خود با مشکلات فراوانی مواجه شد؛ عوامل داخلی و خارجی مانع آن می شدند که مایک تشکل واحد سیاسی داشته باشیم. در داخل افغانستان، خصوصت های دامنه داری که در دوران جهاد بین احزاب پیش آمده بود، یکی از این موانع بود که مردم ما آن موانع را از میان برداشتند؛ تمام مردم یکجا جمع شدند، فرماندهان نشستند و گفتند که باید تمام این مسایل را کنار گذاشته و یک زبان واحد سیاسی داشته باشیم.

به این ترتیب مشکلات داخلی را خود مردم حل کردند و اما کسانی که از اختلافات ما بهره می جستند - چه در داخل و چه در خارج - بر این مسایل پائشاری کردند. دوستان ما در جریان هستند که مرکزیت احزاب جهاد در کشور های همسایه ما بیرون از مرز بودند؛ برای آنکه مبارزات شان را از داخل سازماندهی نغیرانستند، به صفت مهاجر، در خارج بودند؛ جمعی در ایران و جمعی در

بسم الله الرحمن الرحيم  
اِنَّ اللهَ لَايَغَيِّرُ مَا بَقِيَ حَتَّى يَغْيُرُوا مَا بَانَفْسِهِمْ  
خدا آن ملتی را سروری داد  
که تقدیرش بدست خویش بنوشت  
به آن ملت سروکاری نداد  
که دهقانش برای دیگری کشت  
حاضر محترم، مهمانان عزیز و گرامی، مسئولین محترم امور اداری و فرهنگی ولایت بلخ و صفحات شمال کشور و سایر دوستانی که در اینجا حضور دارید،  
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
ابتدا تشریف آوری شما را در این محفل، صمیمانه خیر مقدم عرض میکنم و ازحضور گرم و صمیمی شما تشکر مینمایم، سپس عرایضی را که مد نظر دارم، بطور فشرده خدمت شما به عرض میرسانم.

برگزاری این مراسم و تجلیل، به دو مناسبت صورت گرفته است: یکی مناسبت سالگرد شهادت شهید علامه بلخی، یکی از نخستین بنیانگذاران نهضت اسلامی افغانستان و دوم مناسبت تجلیل از ششمین سالگرد تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان که یک پدیده مهم و مبارک در تاریخ سیاسی کشور است.

در مناسبت اول، بنده فقدان علامه بزرگ را برای همه مردم ما و بخصوص حاضرین محفل تسلیت عرض میکنم. در چنین روزی بود که حادثه شهادت آن بزرگوار واقع شد. وی فریاد گر دوران خفقان و اختناق درکشور ما بود. او کسی بود که در دوران حیات خویش علیه پیداد، ظلم، فساد و علیه حاکمیت غیرعادلانه بی که هیچ روزنه بی از امید و هیچ روزنه بی از روشنایی را به روی ملت ما باز نگذاشته بود، مبارزه کرد. او اوضاع مرگبار دوران مبارزه اش را در اشعار خود اینگونه فشرده به انتقاد می کشد:

حاجتی نیست به پرسش که چه نام است اینجا  
جهل را مستند و برقرار مقام است اینجا  
علم و فضل و هنر و تفکر ممنوع  
آنچه در شرع حلال است، حرام است اینجا  
بعد از آنکه وضعیت را بطور دقیق شرح میدهد، اعلام می کند که:

چهارده این همه یکبار قیام است اینجا  
علامه بلخی، ابتدا اوضاع جامعه را به انتقاد می گیرد و بعد میگردد که چاره بیرون شدن از این وضع قیام است. این فریاد است

پاکستان. اما تشکیل حزب وحدت اسلامی حرکتی بود که در داخل، از میان سنگرها و ازبیمان افکارو اندیشه های جهاد گران ما که در سنگر بودند، آغاز شد و به همین علت این پدیده برای کسانی که در خارج بودند و مخصوصاً کسان و جریانهای که در اختلافات احزاب و جهادگران ما منافع سیاسی داشتند، قابل قبول نبود. لذا حیاتی از بامیان تشکیل شد که به ایران پرود و برای مرکزیت حزبی شیعی که در آنجا بودند، تصمیم و اراده مردم را بیان کند. این هیأت شانزده نفره که در رأس آن، پیشوای شهید ما استاد مزاری قرار داشت، دومه در ایران تلاش کردند تا اینکه احزابی را که در آنجا مرکزیت داشتند، قناعت دادند که بپایند و اراده مردم شان را احترام بگذارند و قبول کنند. هیأت به آنها یاد آور شد که مردم و سنگرداران و سنگر نشینان افغانستان حزبی تشکیل داده اند، بنام حزب وحدت اسلامی افغانستان و مرکزیت حزب شان را هم تصمیم گرفته اند که در داخل باشد، زیرا احزابی که مرکزیت شان در خارج است، اغلب تحت تأثیر عوامل خارجی واقع میشوند. کسانی که آب و نان شان را کشور های همسایه تأمین می کنند، تحت تأثیر آنها هستند و آنها به جای آنکه روی

منافع ملی ما حساب کنند، رأی خود شان را بر ما تحمیل خواهند کرد. لذا مردم ما تصمیم گرفته اند که مرکزیت حزب وحدت اسلامی افغانستان در داخل باشد.

هیأت این مسأله را برای مردم، مهاجرین و احزاب مطرح کردند، اما اشکال عمده، کسانی که در برابر وحدت مردم می ایستادند این بود که مرکزیت باید در خارج باشد و پافشاری هیأت حزب وحدت این بود که نه، در صورتیکه مرکزیت ما در خارج باشد، عوامل خارجی بر قضا یا تأثیر میگذارند. ما باید استقلال خود را داشته باشیم، ما باید تصمیم خود را خود مان بگیریم. روی این اساس، یکمده عناصر معلوم الحال - که مصلحت نیست نام شان گرفته شود -

بر مخالفت خود پافشاری میکردند که در نتیجه دومه، اعلام حزب وحدت در خارج کشور معطل ماند تا اینکه سر انعام با صلیت آخن گرفته استاد شهید ما، مزاری، این اراده مردم بر مهاجرین خارج و بر احزابی که در خارج بودند، تثبیت شد و حزب وحدت اسلامی به عنوان تنها زبان سیاسی مردم هزاره افغانستان اعلام گردید؛ مردم سیل آسا از آن پشتیبانی کردند و هیچکس در برابر آن مقاومت نتوانست. از اینجاست که چون حزب وحدت یک پدیده داخلی و متکی بر اراده مردم و متکی بر اراده سنگر نشینان بوده است، همیشه مورد دشمنی خارج قرار گرفته است. که در ابتدا بعضی ها می گفتند که این حرکت وحدت خواهانه بی که از داخل هزاره جات آغاز شده است، تصمیم دولت نجیب است. نجیب تصمیم گرفته که هزاره های افغانستان را یکجا کند، یک حزب واحد بسازد و بعد آن را در پهلوی خود نگه دارد. در این رابطه تبلیغات وسیعی در پاکستان و ایران آغاز شد. اما بعد ها دیدند که نه، اینها همان سنگر

نشینانی هستند که چهارده سال با دشمنان خارجی، با اشغالگران و با همین دولت نجیب جنگیده اند و این گونه تبلیغات علیه آنها توجیه پذیر نیست، لذا راههای دیگری را برای شکستاندن دست و سازماندهی کردند. یکمده از طلاب و بعضی از علماء را هم پیدا می کردند و برایشان پول می دادند و زمینه درست میکردند تا که این حزب پا نکیرد...

اما بر خلاف قام تلاشهایی که از خارج صورت گرفت، حزب وحدت اسلامی افغانستان به عنوان یک پدیده بسیار مقدس و مہتی بر اراده مردم شکل گرفت. در سال ۶۹ این حزب اولین گنگره سراسری خود را در بامیان دایر کرد که ما هم با بسیاری از دوستان از شمال در آنجا رفته بودیم. وقتیکه روی استراتژی و خط مشی آینده حزب بحث می شد، این مسأله تصویب شد که ما در آینده افغانستان، بعد از آنکه اشغالگران خارجی را بیرون بکنیم، استقلال ما تثبیت می شود و جهاد گران ما به عنوان سراقزترین مردم در دنیا تراز می کنند. باید روی حقوق ملیتهای محروم افغانستان پافشاری کنیم. چون آنچه که مورد توافق همه بود، این بود که جهاد شود و انقلاب اسلامی پیروز شود، اما مسأله، بعدی که مطرح

میکرود، مسأله، احقاق حقوق ملیتهای محروم است؛ همه جهاد کرده و همه چهارده سال در برابر اشغالگران جنگیده اند، قابل قبول نیست که پس از پیروزی یک جمعی دزدانه بپایند و این اختراعات را بگیرند، قبضه کنند و دیگران را از صحنه خارج سازند. بناءً همسویی ملیتهای محروم یکی از اصل هایی بود که حزب وحدت اسلامی روی آن پافشاری میکرد و بر همین اساس در سال ۱۳۶۹ هیأت هایی از سوی شورای مرکزی حزب وحدت، به شمال افغانستان آمد. این در زمانی بود که در راولپنڈی حکومت تشکیل شده و از ملیت های محروم افغانستان حتی نام هم گرفته نشده بود. در جبهات شمال مفاہات عمیق پیش آمد و در اثر تفاهمی که در اواخر سال هفتاد

میان حزب وحدت اسلامی افغانستان و نیروهای اردو صورت گرفت - که بعد ها به تشکیل سازمان مستقل و جهادی جنبش ملی اسلامی که آنهم پدیده بسیار مهم و زیبایی در تاریخ سیاسی کشور ما بود، منجر گردید - پروسه پیروزی انقلاب سرعت یافت و دولت دست نشاندہ ساقط شد.

حزب وحدت اسلامی که برنامه اش پس از بیرون کردن اشغالگران پافشاری به خاطر احقاق حقوق ملیتهای محروم در افغانستان بود، بعد ها جنبش ملی - اسلامی نیز این مأمول و آرزو را در رأس برنامه های خود قرار داد تا مشترکا بتوانیم یک تعادلی را در نظام سیاسی افغانستان به وجود بیاوریم. البته این به آن معنی نیست که ما ملیتهای محروم افغانستان را به دشمنی با بعضی های دیگر دعوت کنیم، بلکه میخواهیم که برادری و اخوت میان ملیتهای پیش پایاد و تمام ملیتهای افغانستان به عنوان ساکنان اصلی این سرزمین در مسایل سیاسی باهم برادر و برابر باشند و حقوق مساوی داشته باشند. در کابل هم مذاکرات عمیق و جدی پیش آمد، هیأت ۵۱ نفره بی که از شمال

### احزابی که مرکزیت

شاندر خارج است، اغلب تحت

تأثیر عوامل خارجی واقع میشوند.

کسانی که آب و نان شان را کشور های

همسایه تأمین می کنند، تحت تأثیر آنها هستند و

آنها به جای آنکه روی منافع ملی ما حساب کنند،

رأی خود شان را بر ما تحمیل خواهند کرد.

لذا مردم ما تصمیم گرفته اند که

مرکزیت حزب وحدت اسلامی

افغانستان در داخل

باشد.

## ... تنها نشسته ایم

فروغ فرخ زاد

بر روی ما نگاه خدا خنده می زند  
هر چند ره به ساحل لطفش نبرده ایم  
زیرا چو زاهدان سیه کار خرقه پوش  
پنهان ز دیدگان خدا می نخورده ایم

پیشهانی از زداغ گناهی سیه شود  
بهرتر زداغ مهر نماز از سر ریا  
نام خدا نبردن از آن به که زیر لب  
بهر فریب خلق بگویی خدا خدا

مارا چه غم که شیخ شبی در میان جمع  
بر روی مان بیست به شادی در بهشت  
او می گشاید... او که به لطف وصفای خویش  
گویی که خاک طینت مارا ز غم سرشت

طوفان طعنه خنده مارا ز لب نشست  
کوهیم و در میانه دریا نشسته ایم  
چون سینه جای گوهر یکتای راستیست  
زینرو به موج حادثه تنها نشسته ایم

آن آتشی که در دل ما شعله می کشید  
گر در میان دامن شیخ افتاده بود  
دیگر به ما که سوخته ایم از شرار عشق  
نام گناهکاره رسوا! نداده بود

بگذار تا به طعنه بگویند مردمان  
در گوش هم حکایت عشق مدام ما  
«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق  
ثبت است در جریده عالم دوام ما»

## ... خانه ویرانه ماست

روزگاریست که در دشت جنون خانه ماست  
عهد مجنون شد و دور دل دیوانه ماست  
پیش زور وزر غالب همه تسلیم شدند  
آنکه تسلیم نشد همت مردانه ماست  
شانه نیست که از بار ثقل خم نیست  
راست گر هست از این بار گران شانه ماست  
راه امن است ولیک از اثر نا امنی  
روز و شب تحت نظر خانه ویرانه ماست  
«فرخی یزدی»

رفت، برای آن بود که در این باره با دولت وقت که جناب آقای مجددی صاحب بود، مذاکره کند، آقای مجددی هم موافقه کردند، اما وقتی که حکومتش به پایان رسید و نوبت به جناب آقای ربانی رسید، ایشان تمام آن توافقاتی را که باحضرت صاحب مجددی شده بود، زیر پا کرد و روی تمام قول و قرارها پای گذاشت و جنگها آغاز شد. جنگهایی که سه سال در کابل زیانه کشید و تمام هستی ملت ما را سوزاند، به اراده مستقیم آقای ربانی و مسعود و سیاف و یاداران خارجی شان بوده است که این همه تباهی ها و جبهه گیری ها را برای ملت ما به ارمغان آورد.

اما با اینهم خواست ما این است که در ساختار حکومت، ملیتهای افغانستان برادر وار اشتراك کنند و دوستان ما که امروز کابل را خراب کرده و تمام افغانستان را به آتش جنگ دچار کرده اند، از انحصار طلبی و قدرت طلبی پایین ببایند و حقوق ملیتها را به رسمیت بشناسند و همه آنها را در ساختار سیاسی شريك سازند. این راهی بود که رهبر شهید و پیشوای عظیم الشأن ما، آن را ترسیم کرد و حزب وحدت اسلامی هم آن را دنبال خواهد کرد. با تمام این تحولاتی که پیش آمد، هیچگونه تغییر و هیچگونه سستی بی در اراده ما واقع نشده است و اینک ما در ششمین سالگرد تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان، یکبار دیگر با خون شهدای انقلاب اسلامی افغانستان، شهدای غرب کابل و خون رهبر شهید خود این پیمان را می بندیم که آرمانهای مطروحه را با صلابت و استواری دنبال خواهیم کرد و کام آقایان ربانی و مسعود و سایر رجالهایی را که دزدانه و غاصبانه بر اریکه قدرت تکیه زده اند، تلخ خواهیم کرد و هیچگاهی اجازه نخواهیم داد که حقوق تمام ملیتها را پایمال کنند و اینگونه بیکه تازانه در کشور حاکمیت نمایند.

ما خط مشی آینده حزب وحدت اسلامی را یکبار دیگر به طور روشن تکرار میکنیم و بر اصل هایی که ذکر میگردد، پافشاری خواهیم کرد:

اولین اصلی که ما در حزب وحدت اسلامی افغانستان، روی آن پافشاری میکنیم، اصل اعتقادات و آرمانهای اسلامی حزب و مردم ماست که هیچ چیزی را در برابر آن معامله نخواهیم کرد. ما به تمام آرمانهای اسلامی بی که داریم، پافشاری خواهیم کرد و تا آخرین قطره خون از آن پاسداری خواهیم نمود.

اصل دوم، اصل استقلال حزب، مردم و کشور ماست. ما معتقد به استقلال هستیم و تصمیم گیری های ما بر اساس اراده خود ما و مردم مسلمان ماست. ما هیچ اراده خارجی را در کشور خود دخیل ندانسته، به رسمیت نمی شناسیم و به آن باور نداریم، و لو این اراده از کشورهای اسلامی باشد یا غیر اسلامی. درست است که کشورهای همسایه در دوران جهاد با ما همکاری کردند، چهارده سال مهاجرین ما را پذیرفتند، و با ما نیکی کردند، ولی هیچگاهی خیال نکنند که ما این نیکی را به این معنا قبول می کنیم که گویا آنها بر ما قیومیت دارند. ما قیومیت هیچ خارجی را قبول نکرده ایم و نخواهیم کرد. آنهایی که در طول چهارده سال برای مردم ما کمک کرده اند، حساب خودشان را بکنند که اگر برای اسلام کمک کرده اند و بازهم برای آبادی کشور ما همکاری می کنند، ما پذیرا هستیم والا اگر این کمک شان به مفهوم مداخله و قیومیت است، چنانچه گاه و بیگاه از این سوراخ و آن سوراخ سر می کشند، اگر این سر کشیدن به معنای مداخله باشد، ما با آنها شدیداً مقابله خواهیم کرد؛ اما اگر به مفهوم همکاری يك کشور اسلامی باشد، ما هم يك کشور اسلامی هستیم، در امور ما دخالت نکنند، با ما برادری کنند، اراده مردم ما را احترام بگذارند، ما هم برادر خواهیم بود.

اصل سوم، اصلی دوستی با تمام کشورهای اسلامیست. ما بر اساس آیه مبارکه «انما المؤمنون اخوه» با تمام کشورهای اسلامی برادر هستیم، دوستی داریم و هیچگاهی سر عناد و خصومت با هیچ مملکتی مخصوصاً با کشورهای همسایه و مسلمان خود نداریم.

اصل چهارم، اصل روابط متقابل و حسنه با تمام کشورهای جهان است؛ چه اسلامی، چه غیر اسلامی. روابط حسنه بر اساس احترام متقابل و بر اساس مصالح ملی ما. تا هر جایی که مصالح ملی ما ایجاب کند با تمام کشورهای بدون استثناء، روابط حسنه داریم.

و اصل مهم دیگری را که قبلاً هم مفصلاً عرض کردم، اصل برادری و اخوت میان ملیتهای محروم افغانستان است. این پیمان خونی است که پیشوای شهید ما بسته است و ما هم بر سر آن ایستاد خواهیم بود. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته.

## انگل خون برای خیانت

(پسوسته به گذشته)



سیاست هایی که فاقد اندیشه انسانی و برابری و برادری انسانها باشند، در اولین فرصت همگام و پشتیبان محسنی ها میشوند. مطرح کردن محسنی به عنوان یک شخصیت مصطلح و بیطرف، صرفاً سیاست دیگری است که بازهم فقدان حق یک قشر ملت را در حاکمیت سیاسی حفظ مینماید. دو چهره متضاد محسنی، بیانگر تمام سیاست های عقب پرده یی است که بازهم به جهت بی عدالتی سیاسی واجتماعی در افغانستان تلاش دارد.

## ب - تاریخ سیاسی :

اگر بخواهیم رشد اندیشه سیاسی را در مغز آقای محسنی مطالعه کنیم، باید متوجه بود که ایشان عمر طولانی خویش را با شخصیت مذهبی شیخ محمدآصف کندهاری گزشتانده اند. حیات سیاسی آقای محسنی صرفاً در جریان جهاد شروع میشود و قبل از آن فعالیت سیاسی او فقط در محدوده تطبیق دساتیر سیاسی یی بود که از بالا برایش داده میشد. در این بخش نیز از آقای محسنی این پرسش را مطرح میکنیم که آیا در طول زنده گی مذهبی شخصیت شیخی خویش، یک مورد را نشان داده میتوانند که در جریانات سیاسی کشور، اختراق هویت سیاسی را در جامعه نصب شان گرداند؟ هدف اینست که آقای محسنی مرد سیاسی نبوده و حتی برای سرنوشت قومش نیز یک گام سیاسی برنداشته است که بتواند حد اقل شعار یکجا یی دین و سیاست را با زنده گی سیاسی و مذهبی خویش به اثبات رساند. یکی کنند دین و سیاست برای آقای محسنی صرف در چوکات دین در خدمت سیاست مطرح بوده است و پس؛ سیاست آقای محسنی را شعار «برقراری تخت و بخت زمامداران» تشکیل میداد که شعار هر مرجع وابسته به دربار است.

از محسنی و دیگر مغول ستیز های همخوش تقاضا میکرد که اگر یک پبانیه سیاسی آقای محسنی را برای دفاع از مردم محروم تا قبل از کودتای ۷ ثور، به دسترس مردم قرار دادند، آنگاه حق دارند ادعا کنند که آقای محسنی در برابر سرنوشت سیاسی کشور در طول دوران زندگی «فرشته گی» اش حساس بوده و هیچگاه یی مثل زمان حاضر، بیشتر از بیرون، در درون خانه نبوده است و آنگاهی هم که بیرون شده است، نه به خاطر تقاضا و مصلحت ارباب زمانش، بلکه نظر به ضرورت و با لزوم دید اندیشه ها و وجدان سیاسی برای نجات مردمش بوده است!

وقتی محسنی توانسته است برای مردم مجلس شخصیت سیاسی باشد، چگونه میتواند با هزاره تاریخ سیاسی مشترک داشته باشد که هرگام زنده گی اجتماعی و سیاسی با خون و قربانی به تاریخ سپرده شده است؟ تاریخ مشترک سیاسی، بر مبنای تاریخ مشترک اجتماعی و درد ها و سرنوشت مشترک دو انسان به وجود می آید. سیاست شیوه

تکرار دادن فعالیتهای اجتماعی برای نجات جامعه است. سازماندهی انقلاب اجتماعی و مبارزه در برابر عوامل اسیر کننده جامعه، صرف با سیاست عملی میگردد. محسنی چه مشکل اجتماعی داشته است که به شخصیت سیاسی جامعه تبدیل میشد؟ اماخبره اش پر رونق بود، شیخ مورد اعتماد حکومت بود و یگانه نیازش داشتن احترام در جامعه بود که آنرا نیز از طریق تحقیق مذهبی میخواست به دست آرد. مگر آقای محسنی «سرش بوی قورمه» میداد که خودش را با حکومت ها مواجه میساخت و اصالت شعار «من زنده جهان زنده، من مرده جهان مرده» را به خطر مواجه میساخت؟! وقتی در همچون شرایط که خون ملت جاریست، آقای محسنی به جای نوشتن تاریخ سیاسی و ترائیدی کشور به صفت یک رهبر، ترجیح میدهد که «وظایف اعضای بدن» را برای ملت بیاموزاند که دست چه وظیفه دارد و انگشتان چه وظیفه دارند ... در آن زمان که همه آرام بودند ایشان حق داشتند که بائه دختر پاکر ه جوان یکجا غرض درس «مسایل» خلوت کنند و زمینه فرار خانم ایرانی شانرا مساعد سازند! شخصیت سیاسی آقای محسنی را بیشتر از جامعه، نیاز های دورنیش تشکیل میدهد. سیاستمداری که عمرش وقف زنده گی اجتماعی و نجات مردم شده باشد، اولاً به سن کهولت فیرسد، چون چویه دار هیچگاهی خالی از پیکر مبارزان و رهبران سیاسی نبوده است و احياناً اگر زنده بماند و پیر شود و از زندان برون شود به «نلسن ماندیلای» جامعه خویش تبدیل میشود که در آخرین مرکز تبعیض نژادی دنیا، بر سیاست مغز سفید، انسانیت مغز سیاه را حاکم سازد و قدرت و استعداد خویش را به اثبات رساند و بر دیوار ظلم بنویسد که «انسانیت محور سیاست و مذهب و اندیشه باید باشد» ولی آقای محسنی در اوج جنگ برای شکستادن زنجیر های تجارز و اسارت، تصمیم میگردد که با دختر ۱۶ ساله ازدواج کند و حیثیت و وقار ریش سپید یک سیاستمدار را با هوس کاذب یک شیخ پرچانه، تاراج کند. اگر آقای محسنی یک روز برای سرنوشت جامعه، هزاره گام بردارد، برای ابد بالش میسوزد. محسنی، فرزند محرومیت و برده گی جامعه نبوده است که بتواند اهل بیت مبارزه و شخصیت قربانی شدن برای حق محروم و شکست نظام برده سالاران را به دست آرد. محسنی چی میداند که تحقیر اجتماعی چه است؟ محسنی چه میداند که محرومیت



## چرا محسنی با این همه نقش فعال و چهره، سفاک در جوار مسعود، میتواند به نام مصلح عضو هیأت صلح طلب نیز شود؟ آیا عضویت محسنی در همچون گروپهای خیر اندیش، ماهیت کاذبانه، گروپهای صلح را افشاء نمی کند؟

سیاسی چه اسارت را برای انسان يك جامعه به بار میآورد؟ محسنی چه میداند که ریشه رشد حقارت و تحقیر دیگران در يك جامعه از کجا شروع میشود؟ محسنی ها در بهترین شکل خویش صاحب ترجم میشوند و اما هزاره به سیاست نجات ضرورت دارد، نه به شخصیت فرسوده و جاسوس که نه شهادت ایستادن برای حق و آزادی را دارد و نه شخصیتی که بتواند تصمیم سیاسی خویش را برای مقابله با بحرانهای اجتماعی داشته باشد. اصلاً خود محسنی به نجات ضرورت دارد. باید محسنی را با سیاست آشنا کرد، باید به محسنی آموخت که عمر يك انسان آنقدر ارزش ندارد که ضمانت آنرا به قیمت اسارت تاریخ و زنده گی اجتماع هزاره به دست آورد. باید به محسنی درس شهادت داد که چند نقاب يك چهره را به دور افکند و شخصیت لفظ هایش را به شخصیت واقعی تبدیل کند.

و باید برای محسنی، تاریخ اجتماعی هزاره را درس داد تا هیچگاهی این شرم را فراموش نکند که در برابر کی جنایت کرده است که حتی قرآن و انسانیت بر نام محسنی ننگ دارند. به محسنی باید از فقر هزاره گفت که خواب راحتش را به قیمت فقر ابدی برای جامعه هزاره به دست نیارد. باید به محسنی درس صداقت در برابر خدا و انسان را یاد داد که هیچگاهی نباید شیخ جاسوس را در جامعه تشیع کندهار به آیت الله محسنی و قاتل حقوق سیاسی و اجتماعی هزاره تبدیل کند. به محسنی باید گفت که جوار سیاف و خالص و مسعود، ننگ اجتماعی و تاریخی فردایش خواهد بود ولی ایستادن در جوار محروم، افتخار سیاست و رسالت در جوار انسان دریند جامعه اش، تا اید صفحه تاریخ اجتماعی کشور را از آن او میسازد. باید به محسنی گفت که هر جنبش آزادیخواهی را «احفانه» نبیند و باید در وجودش احساسی را خلق کرد تا درك کند که خیانت به آرمان و صداقت و تاریخ اجتماعی و سیاسی «صادق مدبر» ها چه ذلالت را بر سرنوشت اجتماعی آن ها حاکم خواهد کرد. باید برای محسنی تفهیم کرد که دیگر محکومیت و آگاهی سیاسی ما، امکان رشد آنها را در جامعه هزاره گرفته است. محسنی را باید از خواب بیدار کرد و برایش گفت که آگاهی زمان، محصول تاریخ سیاسی يك ملت است. دیگر اگر عبدالرحمن نیز زنده شود، نمیتواند که حاکمیت خویش را بر خون اقشار ملت بنا سازد. به محسنی باید گفت که «شیعه» خاین به هزاره را بر هزاره ترجیح ندهد و باخون و شرف و ناموس هزاره، حیثیت و مقام سیاسی و اجتماعی برای «شیعه» دربار» نخرد. به محسنی باید سیاست آموخت، نه آن سیاستی را که او میداند و برای حاکمیت بر دیگران است، سیاست شکست حاکمیت بر دیگران را باید به او درس داد. به محسنی باید آموخت که صداقت سیاسی، رهبر را در قلب پیرو جا میدهد، اما معامله سیاسی بی که باعث قربانی شدن ملت میگردد، آقای محسنی را در گور قبلاً آباد شده اش نیز آرام نخواهد گذاشت. خون محروم، از آن تاریخ است و این خون هیچگاهی

بدون میثاق با آزادی و آگاهی نمیرزد. خون محروم برزمین، مرکز و فصل عقده ایست که تاریخ حاکمیت و پایه های حاکمیت را میپوساند. باید فریاد کشید که محسنی، خون محروم را ریختانده ای، و نه تنها به هزاره که برای ایجاد عدالت در سرزمین يك ملت نیز خیانت کرده ای! محسنی، یکبار دقت کن از آب و غذا و تجمل و حیثیت رهبریت تو، طعم و بوی خون هزاره نمی آید؟ محسنی، هر باری که بر سر سفره ات نشستی، دو چیز را فراموش نکن: یکی شکم گرسنه طفل آن جوالی پیرو ات را که با برچه سوراخ سوراخ کرده بودند و دیگر، پارچه های گوشت و هستی هزاره را که در هرلقمه نانت به دهانت میگذاری. محسنی، به یاد داشته باش هر باری که سفره نانت گسترده میشود، تاریخ سفره خون هزاره را در مقابله باز میکند. خوب دقت کن، از چار طرفت آواز شرشر خون نمی آید؟ چون هستی تو با خون و حق هزاره ضمانت شده است؛ چون تو، برای نابودی جامعه هزاره بزرگ ساخته شده ای. تو سیاست نابودی هزاره در قالب يك فرد هستی. رهبریت تو، رهنمای سیاست دشمن، برای شکست سیاست هزاره است. رهبریت سیاسی تو برای هزاره، مرکزیتی است که سیاست را از جامعه هزاره میگیرد.

پیوند سیاسی و سرنوشت سیاسی محسنی با سرنوشت و تاریخ سیاسی هزاره، صرفاً پیوند يك جاسوس برای ایفای تعهد خویش در برابر حاکمیت و اربابان انحصار در درون يك قشر ملت است.

### ج - نژاد مشترک :

همین لحظه محسنی ها شاید جلو لیخند شان را گرفته نتوانند، چون سخت معتقداند که «خدا سگ شان را هزاره نکند». آقای محسنی، از لحاظ نژادی خود را به قوم قزلباش (\*) متعلق میدانند و هزاره از نژاد ترك - مغول است. در جامعه بی که افتخار هستی در درون يك ملت را نژاد تشکیل میدهد، واضح است که معیار انسانیت چقدر مبنای حضور انسان در جامعه و سیاست و حاکمیت است. در زمانی که معیار های زبان و بینی و چشم، اخلاق و ملاک برتری انسان را تشکیل دهد، معلوم است که محسنی ها چقدر میتوانند صداقت خویش و احترام خویش را در برابر انسان هزاره به تاریخ بسپارند. در جامعه بی که شیخ مذهبی، جاسوس سیاست اسارت آور برای ملت باشد، معلوم است که فلسفه انسانی چقدر در زولانه سیاست مسخ شده است.

احترام به هویت نژادی هزاره در ذهن محسنی ها از حساسیت دیوانه وار آنها در برابر گرایشات هزاره به جانب بیان داشتن هویت اجتماعی خویش با کاربرد اسم «هزاره» شناخته میشود. چرا این آقایان نمیخواهند که هزاره صاحب هویت اجتماعی خویش شود و با نام خویش در مقام حقوق اجتماعی خویش نامزد باشد. تبدیل نمودن کلمه «هزاره» به کلمه «شیعه» افشاء کننده سیاست های نژادی و چهره های مزدور برای تطبیق این سیاست هاست. وقتی در جامعه بی هویت نژادی انسانی مایه تمسخر و انگیزه حساسیت های جنون زده

(\*) (در حالیکه بعضی افراد مطلع معتقداند که ایشان از لحاظ ریشه نژادی بلوچ میباشند)

«صادق مدبر» به عنوان خاین معرفی میگردد و قمبر تاکنون سرنوشت اسارت را در مقابل صداقت خویش نصیب شده است و سید انوری و سیدجاوید و سید هادی باوجود فروختن «افشار» و ایجاد اولین فاجعه قتل عام برای انسان یک ملت، از طرف آقای محسنی به جزی آقای صادق مدبر و قمبر محکوم نشدند؛ اینجا قضیه معلوم است که صادق مدبر و قمبر هزاره هستند و آقای محسنی وظیفه ندارد شخصیت‌های هزاره را در برابر شخصیت‌های غیر هزاره در حزب خویش ترجیح و برتری بدهد. آقای محسنی حزب را برای این نساخته است که آرمان و محرومیت و محکومیت و سرنوشت هزاره را بیان دارد. این حزب صرف برای آن ساخته شده است که چگونه در مرحله جدید تغییر تاریخی جامعه، نقش تازه خویش را در چوکات سازمان سیاسی ایفا نماید و محکومیت هزاره را یکبار دیگر به نفع چندتن شیعه نژاد پرست و مزدور ضد هزاره تسجیل کند.

روشن است که اسارت‌ها و پیروزی سیاست‌های تحمیل مذهبی افراد باید مطابق سطح شعور سیاسی و اجتماعی ملتها عیار گردد. امروز دیگر زمینه به راه انداختن جنگ مذهبی برای نابودی کامل یک ملت و یا مردم مساعد نیست. سیاست و احزاب سیاسی بهترین وسیله ایجاد چند پارچه گی در درون یک ملت است. چند پارچه گی جامعه هزاره با احزاب سیاسی نه تنها زمینه نفاق و جنگ اجتماعی در جامعه هزاره را به وجود آورده است، بلکه سیاست حذف حقوق انسانی و سیاسی هزاره را نیز به نفع چند تن شیعه ضد هزاره مساعد ساخته است. وقتی هزاره آنقدر با سیاست و احزاب سیاسی تحمیل شود که برای حب و عشق یک حزب و سازمان زمین هزاره جات را به خون برادرش تر کند، دیگر عبدالرحمن‌ها و مسعود‌ها هیچ ضرورتی ندارند که لشکر خویش را از بیرون برای نابودی هزاره بفرستند. وقتی جوان هزاره با تحمیل سیاسی و مذهبی، سرنوشت اجتماعی و تاریخی خویش را زیر قدمهای محسنی و سید جاوید و سید هادی و سید عالی... و اکبری قرار میدهد، دیگر حاکمیت ضرورت ندارد که برای نابودی هزاره ارتش بفرستد. در مرحله رشد تاریخی جامعه، آنقدر قدرت فریب و تزویر سیاست و مذهب زیاد شده است که هزاره جات را با دست خود هزاره از هزاره خالی میکنند و بعد، مثل همیشه چند تن شیعه دشمن هفت پشت و نژاد هزاره را به نام حضور شیعه‌ها در حکومت جا میدهند و هزاره یکبار دیگر به سمبول حقارت و تنگ و جرم، حیثیت اجتماعی خویش را در درون یک ملت احرار خواهد کرد. در محکومیت فردا، این دلیل همه منطبق را از هزاره خواهد گرفت که شما، قربانی دستان احزاب خویش بوده اید و دیگر هیچکس در برابر تان مسؤول نیست. جوان هزاره که باناگاهی از رهبریت آقای محسنی و سید عالی واکبری دفاع میکند، این امتیاز را خواهد

سیاسی و مذهبی شود، معلوم است که در اینجا هم از تأکید قرآن بر شناخت اقوام از لحاظ متفاوت بودن ریشه‌های نژادی آنها چشم پوشی میشود و هم سیاست محو کامل یک انسان و یا نژاد در ذهن جامعه و ملت مطرح میشود. حاکمیت‌های غیر مردمی و وابسته به سیاست‌های استعماری وقت، یگانه انگیزه به وجود آورده، وضعیت کنونی تخاصمات درون افشار یک ملت است.

نقش محسنی‌ها در چوکات مذهب در باری، صحنه گذاشتن و به پیروزی رسانیدن سیاست‌های تبعیضی در جامعه است. سیاست نمیتواند که صریحاً حضور و یا حق ملیت‌ها را در مرکزیت سیاسی یک ملت انکار نماید. این انحصار باید از طریق تحمیل سیاسی و مذهبی بر مردم عملی شود. تبدیل نمودن کلمه «هزاره» به کلمه «شیعه» نشان دهنده تعصب نژادی است. نه‌های دریاری در برابر نژاد و حیثیت اجتماعی هزاره است. حساسیت شیعه‌های دریاری در برابر کلمه هزاره بیانگر نقش سیاسی و اجتماعی شان در جامعه هزاره

است. وقتی فرزندان محسنی برای تحقیر و عقده گشایی با صراحت مینویسند که «مغل زاده گان نصر» (\*) این امر تبارز دهنده باور‌هایی است که از طریق اشخاص مذهبی در جامعه پخش شده است، چون تصور فرزندان آقای محسنی از کلمه «مغل» مفهوم یک نژاد نیست که مانند آنها انسان هستند و خداوندگار عالم خالق آنهاست. آنها آنقدر با انسانیت و فلسفه خلقت انسان در اسلام بیگانه اند که فکر میکنند «مغل» از تبار چنگیز است و چنگیز بابای آدم این نژاد بوده است که خداوند خلقت کرده است. محسنی زاده‌ها اگر اندیشه شان

اندکی از انسانیت متأثر میبود، چشم شان را باز میکردند که نژاد زرد چند فیصد نفوس دنیا را تشکیل میدهد. نژاد گرایان آنقدر کور و خود بین‌اند که خود را نطفه بشر میدانند و نژاد خویش را هسته انسانیت در خلقت بشر.

تضاد نژادی محسنی‌ها زمانی در برابر هزاره هویدا میگردد که قویا برای پرچیدن کلمه «هزاره» در جامعه فعالیت دارند. چرا داکتر صادق مدبر، با آن شخصیت مبارز و صداقت خویش نتوانست پشتیبانی آقای محسنی را به دست آورد؟ آیا آقای مدبر، یک فیصد خیانت‌هایی را که سید انوری و سید جاوید در زیرچانه آقای محسنی مرتکب شده اند، مرتکب شده است؟ آیا آقای محسنی یک مورد تخلف سیاسی و اخلاقی آقای صادق مدبر را در برابر مقام رهبری شان نشان داده میتوانند؟ مگر صادق «مدبر» تا آخرین لحظه در تپه اسکاد مقاومت نکرد؟ مگر قمبر به دستور مقام رهبری خویش، حرمت علم را نقض نکرد و برای فرماندهه آقای سید انوری، صداقت خویش را به ثبوت نرسانید؟ کسی که به فرمان رهبر خویش بالای علم شلیک کند و همخون و برادرش را در زیر علم قربانی کند، آیا بزرگترین صداقت و وفاداری را برای مقام رهبریش به تاریخ نسپرده است؟ ولی چرا آقای

اگر محسنی  
با این همه وضاحت موقف سیاسی  
و نظامی اش در جوار مسعود - سیاف،  
بازهم میتواند در هیأت صلح داخل شود، آیا  
در پوشش این هیأت صلح، سیاست‌های  
خطرناک در برابر حذف حقوق  
این یا آن قشر ملت  
مطرح نیست؟

(\*) با نام برادرانی که تاکنون در حزب حرکت اسلامی، شاخه تشیع دریاری آن باقی مانده اند، تقاضا به عمل می‌آید که برای یکبار شماره ۸۵ ماه سرطان پیام جهاد را مطالعه کنند و ببینند که چگونه فرزندان محسنی نژاد «مغل» را به تفسیر گرفته اند و درک کنند که اینها هیچ بهره‌ی از اسلام و انسانیت در وجود شان ندارند. اینها صرف خور از اولاد آدم (ع) یافته‌اند